

"تصادفی دستگیر شدم" اولین پاسخ اکثر زندانیان به پرسش "چرا دستگیر شدی" و مخاطب، چه زندانبان و چه هم بند با لبخندی تمسخرآمیز، پذیرای این کلام می شد. "تصادف" هم پاسخی مختصر و مفید بود که مانع از اضافه گوئی بود و هم باری توجیه گر داشت. تصادفی "دستگیر شدم" به معنای بود که قرار نبود من دستگیر شوم و ناخودآگاه در همان لحظه ی دستگیری در ذهن زندانی توجیه می شد، توجیه کم بها دادن به قدرت دشمن و ضعف و خطای خود. تصادف در ذهن زندانی مترادفی نیز داشت "بدشانسی". حتا اگر سر قرار و یا در خانه ی تیمی، دستگیر شده بودیم، تصادف و یا مترادف اش، واقعه را "توضیح" می دادند. شاید به این توضیح یا توجیه نیاز داشتیم. نمی خواستیم بپذیریم که سهل و آسان اسیر شده ایم، "دست تصادف" بود، "بدشانسی" بود. اما کم توجهی نبود، ناهشیاری نبود. علامت سلامت قرار را نادیده گرفته بودیم و در دام پلیس افتادیم. به آن شماره نمی بایست تلفن می زدیم، زده بودیم، تلفن کنترل شده بود. يك شب دیگر برای فرار از بی جایی و بی کسی یا خستگی در خانه ی لو رفته مانده بودیم و صبح با یورش پاسدار مسلح بیدار شدیم. می دانستیم که در همان خیابان محل قرار مان، چند ساعت پیشتر تروری انجام گرفته حتا انبوه ماشین های گشت را هم دیده بودیم، به سرقرار رفته بودیم و..... می دانستیم سالروز مرگ بهشتی است، روز قدس است و ۰۰۰ و این روزها کنترل و گشت در خیابان ها بیشتر از روزهای معمول است، رفتیم و دستگیر شدیم. همیشه با احتیاط عمل می کردیم، این يك بار توجه نکردیم، فکر نمی کردیم پلیس سیاسی که همان پاسدار ریشوهایی بودند که مسخره اشان می کردیم این گونه سریع عمل کنند، تا این حد اطلاعات داشته باشند و ۰۰۰۰ و بعدها که در سلول فرصت فکر کردن می یافتیم، شاید در فاصله ی دو بازجویی، یا عوض کردن پانسمان پاها، یا در روی همان تخت تعزیر، به خود می گفتیم، نه تصادف نبود در آن شرایط و با آن اوضاع و احوال شاید نوعی تقدیر بود. دردناك تر از زخم ضربه های تازیانه، زخم تحقیر و شکست بود که بر قلب می نشست. مقاومت می کردیم و حرف نمی زدیم. تك نویسی و عکس و روز و ساعت و محل قرار را پیش رویت می گذاشتند.

پس "این را هم می دانند"؟ به تصادف فکر می کردیم و آن گاه تنوری تصادف را هم بخشی از تاکتیک پلیس برای گمراه کردن می یافتیم. خیال کرده بودیم که وقتی پاسدارها بر سرمان ریختند و داد زده بودند "آهای مردم این هروئین می فروشد" ما را اشتباه گرفته اند. در بند و بعد ها بود

که فهمیدیم. دو سال پیش هم‌زمانی همین گونه دستگیر شده است، اما ما خبر نداشتیم. آن هم بند دیگرمان هم گمان کرده بود که آن پسرک جوان که در وسط ظهر با توپ فوتبال دستش گرفته بود وبالا و پائین می پریدعامل تعقیب نیست، تصادفی آنجاست. و آن پیچ پیچ همسایه ها که «آپارتمان ۱۷ روز است تحت نظر است» نگرانی بیخودی ست و بدبینی، چون چند بار از سمت مقابل خیابان گذشته بودیم وهم با رد شدن از يك خیابان یکطرفه ضد تعقیب زده ایم و.....

نه، تشکیل دستگاه اطلاعاتی رژیم که بعدها جامعه ی وزارت اطلاعات را بر تن آن کردند تصادف نبود. این دستگاه از دل جنبشی که به سرنگونی شاه راه برده بود بیرون آمده بود و همپا با پیشرفت نیروهای واپسگرا رشد وگسترش یافته بود و مثل همه ی نهادهای دیگر جمهوری اسلامی از خصوصیات خاصی برخوردار بوده و هست.

روند شکل گیری دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی

«دستگاه اطلاعات» جمهوری اسلامی ایران از يك سو نتیجه بازسازی «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) شاهنشاهی ست و میراث خوار تجارب و دستاوردهای عملی و فنی سرویس های اطلاعاتی کشورهای پیشرفته غربی به ویژه سیا و موساد است و از سوی دیگر ساخته و پرداخته تجربه های مبارزاتی و آموزش های اسلامی طیف نیروهایی است که جمهوری اسلامی ایران را پی ریخته و برپا داشتند.

این «دستگاه اطلاعات» توسط رژیمی ساخته شد که از درون انقلابی مردمی سربرآورده بود و حداقل در چند سال اول حکومت خود، که بازسازی «ساواک» را پیش می برد، پایگاه عظیمی در میان مردم داشت. در هم شکستن دیوار دیکتاتوری و از هم پاشیدن نظام دو هزار و پانصد ساله ی «ستم شاهی»، توهم بازگشت ناپذیری نهادهای دیکتاتوری را نیز با خود به همراه داشت. دستگاه اطلاعاتی رژیم با تکیه بر پایگاهی توده ای و مبنایی اعتقادی شکل گرفت. این بار سازمان اطلاعات و امنیت علاوه بر مسئولیت «حفظ امنیت» نیروهای در قدرت، پاسدار دین نیز بود، «سپاهیان گمنام امام زمان» با مرجعیت «نایب بر حق امام» چون حکایات صدر اسلام، می توانستند هزاران نفر را در يك روز کردن بزنند. و زدند. اگر عضدی و تهرانی و رسولی شکنجه گران ساواک، بازجوی سایه ی خدا، شاه و پول و مقام و موقعیت بودند، لاجوردی، ناصریان و فکور و پیشوا، در کنار «امام» رکاب می زدند، بازجویان ایمان و نماز و خدا بودند، در مقابل خود اسیران حربی، منافق و محارب و کافر را یافته بودند و علاوه بر غنائم و فتوحات جنگی! برای «اجر اخروی» شلاق می زدند. با این همه رژیم

بر خلاف تبلیغات وسیع اش نتوانست ، « همه ی آحاد جامعه » را عضو « سازمان اطلاعاتی » خود که « ۲۶ میلیونی اش » می خواند کند. هرچندکه در مهمترین مرحله یعنی بازسازی ساواک و تشکیل سازمان اطلاعات توانست از پایگاه مردمی خود برای فریب توده ها سود جوید و متأسفانه موفق نیز گردید. هسته اولیه ی نیروهای سرکوب رژیم قبل از انقلاب به وجود آمد. در واپسین ماه های حکومت شاه، نیروهای انتظامی به ویژه شهربانی و گاردجاویدان، با سازماندهی چماقداران و اوباش و حمله ی شبانه به منازل و اماکن مردم، عملاً به عامل بی نظمی و سلب امنیت تبدیل شده بودند. در مقابله با این شیوه ی سرکوب، گروههایی از مردم در « کمیته های محلات » جمع شدند و به ویژه شب ها امر حفاظت و پاسداری از محله را بر عهده گرفتند. این کمیته ها از همان آغاز حول مساجد یعنی تنها امکان تجمع شبانه روزی سازمان یافتند، همین امر باعث شد که بخشی از این کمیته ها زیر رهبری ائمه جماعات و روحانیت قرار گیرند.

در بهمن ماه ۱۲۵۷ و در پی ورود آیت اله خمینی به ایران، اطرافیان وی « کمیته استقبالی » را سازماندهی کردند، که به امر حفظ نظم در خیابان ها و حفاظت از مراسم استقبال و سخنرانی آیت اله خمینی پرداختند. « کمیته استقبال نزدیک به ۱۵ هزار نفر را در خود سازمان » (۱) داده بود که بخش عمده نیروی انتظامی آن از همین کمیته های محلات و مساجد تامین شد. تشکیل کمیته استقبال و سپس تایید آن توسط خمینی رسمیت بیشتری به این کمیته ها بخشید. و بعد از انقلاب حتا گفته شد که کمیته ها قبل از پیروزی انقلاب به « دستور امام » به وجود آمدند.

« برخی از کمیته ها به دستور امام اعلام موجودیت کردند و برخی نیز قبل از پیروزی انقلاب آغاز به کار نمودند. از کمیته هایی که قبل از پیروزی انقلاب کار خود را آغاز کرد. کمیته جنوب شرقی تهران (منطقه ده که مرکزاش مسجد لرزاده است) بود » (۲) در بعد از ۲۲ بهمن « کمیته ها با سلاح های ارتش و شهربانی رژیم شاه مسلح و برخی در همان مساجد و برخی دیگر در کلاتری ها و پاسگاه های ژندارمری مستقر شدند. در اولین ماه های بعد از انقلاب نیروهای تشکیل دهنده ی کمیته از طیف های گوناگون سیاسی بودند، هر چند که حول محور مساجد طرفداران آیت اله خمینی نیروی غالب را تشکیل می دادند و رهبری آن را در دست داشتند. اما در همان زمان نیز بسیاری از کمیته ها نام « انقلاب اسلامی » بر خود نگذاشته بودند. در بعضی مناطق و به ویژه در شهرستان ها حتا کمیته هماهنگی نیروهای انقلابی یا « کمیته مردمی » نامیده می شدند. (۳)

اگر کمیته ها بعنوان اولین نیروهای سرکوب رژیم از پائین و از درون جنبش مردمی به وجود آمدند « چند روز پس از انقلاب به فرمان آیت اله خمینی » (۴) نهاد نظامی دیگری به نام « سپاه پاسداران

انقلاب اسلامی" تشکیل شد. هسته اولیه سپاه گروهی از کادرهای اصلی جناح پیرو آیت اله خمینی بود که تحت رهبری و آموزش های مصطفی چمران قرار داشتند. در اولین شورای مرکزی آن عباس زمانی (ابوشریف) اولین فرمانده سپاه، بشارتی، رفیق دوست، محسن رضایی، یوسف کلاهدوز، عباس دوزدوزانی و شمع خانی و ۰۰۰۰ عضویت داشتند. در آن زمان به جز فرمانده سپاه عباس زمانی (ابوشریف) بقیه نیروهای رهبری سپاه پاسداران تا ماه ها بعد از انقلاب مخفی و ناشناخته باقی ماندند. عمده ترین کادرهای اولیه سپاه اعضای چند گروه کوچک نظامی اسلامی بودند که اغلب یا چند سال قبل و یا در جریان انقلاب به وجود آمده بودند. بخش عمده ای از این گروه ها بعد از چند ماه با هم وحدت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. (۵) در چند ماهه ی اول بعد از انقلاب فعالیت های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سپاه چنان در هم آمیخته شده بود که مشکل می شد میان آن دو تفاوتی قائل شد. سپاه پاسداران حماد شیبانی و محمدرضا سعادت (از اعضای سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران) را دستگیر می کرد و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اطلاعیه در مورد اتهامات آنان صادر می کرد.

"به وسیله سازمان مجاهدین اسلامی اسرار دستگیری حماد شیبانی فاش شد... محمدرضا سعادت به اتهام جاسوسی برای شوروی در بازداشت است" (۶)

ورقه های بازجویی محمدرضا سعادت در اطلاعیه شماره ی ۱۹ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ۴۲ صفحه انتشار می یابد، سخنگوی سازمان مذکور در این مورد چنین می گوید:

"صفحات ۱ و ۲ اطلاعیه متعلق به ما است و بقیه صفحات مربوط به بازجویی است که گزارش گروه دستگیری، بازجویی و تحقیق است" (۷)

و در برابر ابهام خبرنگاران اضافه می کند:

مجاهدین انقلاب اسلامی مستقل از پاسداران، کمیته ها و حزب جمهوری اسلامی است. در عین حال... در رابطه با ارگان های فوق برایشان اطلاعات جمع آوری می کند" (۸)

سپاه پاسداران از همان آغاز فعالیت خود "به عنوان بازوی مسلح حزب و جناح خاصی" (۹) عمل می کند و رهبری آن در دست پیروان آیت اله خمینی در شورای انقلاب است. هر چند که دولت موقت به نخست وزیری آقای بازرگان به شکل رسمی مسئولیت ارگان های نظامی کشور را داراست. اما سپاه زیر نظر مستقیم شورای انقلاب قرار دارد. در ماجرای دستگیری و شکنجه فرزندان آیت اله طالقانی که سپاه مستقیماً در آن دخالت داشت، آقای امیرانتظام سخنگوی وقت دولت موقت رسماً اعلام می دارد "چون کمیته ها و پاسداران زیر نظر شورای انقلاب هستند، شورای انقلاب در این زمینه

تحقیق و اتخاذ تصمیم می نماید» (۱۰)

در این زمان ظاهراً شخصی به نام آیت اله لاهوتی سرپرست سپاه پاسداران است، اما مسئول «نظارت مستقیم» در شورای انقلاب یکی از نزدیکان آیت اله خمینی، آقای هاشمی رفسنجانی است. که در اولین ترمیم کابینه دولت به عنوان مسئول سپاه به پست معاونت وزارت کشور منصوب می گردد. (۱۱)

در مورد کمیته ها نیز «نظارت مستقیم» شورای انقلاب عمل می کند و مهدوی کنی که در راس کمیته ها قرار دارد با همین مسئولیت، مشاور وزیر کشور می شود. (۱۲)

هر چند که در مورد «تداخل وظایف و مسئولیت ها» و «تضعیف نهادهای انقلابی» در بین دو جناح طرفداران آیت اله خمینی و مهندس بازرگان اختلاف نظر بود، اما هر دو بر امر تصفیه نیروهای مردمی در این «ارگان ها» و تبدیل آن ها به نهادهای رسمی سرکوب حکومتی تفاهم داشتند. اولین گام در این رابطه خلع سلاح عمومی بود. آیت اله خمینی که حتا در روز ۲۲ بهمن نیز «فتوای جهاد» و خلع سلاح ارتش را صادر نکرده بود، در بعد از قدرت گرفتن «نهادهای انقلابی» چندین خطابه و فتوا در بازپس دادن سلاح ها صادر کرد. و تا آن جا پیش رفت که کمتر از شش ماه بعد از انقلاب برای کسانی که سلاح خود را تحویل ندهند مجازات اعدام تعیین نمود. (۱۳)

در تهران کمیته ها تقریباً نزدیک به یک سال بعد از انقلاب تصفیه و در چهارده منطقه متمرکز شدند و کمیته ها فرعی نیز انحلال یافتند.

«پیرو اطلاعیه قبلی شورای کمیته مرکزی مبنی بر ادغام کمیته های فرعی در ستاد مناطق چهارده گانه، اعلام می دارد کلیه مسئولین کمیته و پاسداران عزیز از تاریخ اول آبان ماه باید خود را به مرکز منطقه معرفی تا تعداد لازم طبق ضوابط ثبت نام و ضمن تشکر از بقیه به عنوان ذخیره استفاده خواهد شد. (۱۴)

تعداد بسیاری از این افراد «طبق ضوابط» ثبت نام و بقیه تصفیه شدند. بخشی از افراد ثبت نام شده نیز به سپاه پاسداران منتقل گردیدند که «بدنه» سپاه را تشکیل دادند. در کنار «نهادهای انقلابی» تازه تاسیس، هر دو جناح در حاکمیت هر چند با روش های متفاوت، بر سر بازسازی ساواک و ضد اطلاعات ارتش (معروف به رکن ۲) یا به قول آن زمان «ارگان های سرکوب و اختناق رژیم شاه» توافق داشتند.

در آن زمان دو مرکز اطلاعاتی به وجود آمده بود، یکی «مرکزی» در نخست وزیری و دیگری واحد اطلاعات سپاه پاسداران بود. این دو مرکز ~~ظاهراً~~ ظاهراً جداگانه و توسط جناح های مخالف با هم در حکومت سازمان داده شده بودند. سخنگوی دولت صادق طباطبائی در پاسخ به سوال خبرنگاران

در مورد چاپ سندی در یکی از مجلات هفتگی درباره تشکیل "سازمان امنیت و اطلاعات ملی ایران (ساواما) به ریاست مصطفی چمران" می گوید:

"داشتن مرکزی جهت جمع آوری اطلاعات ضدمیهنی و گزارشات که از عملیات ضدانقلاب می رسد به همان اندازه طبیعی، ضروری و حیاتی است که داشتن يك سازمان منظم خبرپراکنی... این مرکز در حال حاضر در نخست وزیری متمرکز است و فعالیت می کند" (۱۵)

و آقای هاشم صباغیان در تائید گفته های سخنگوی دولت و مسئول نخست وزیری می گوید: "هیچ مملکتی بدون مسائل اطلاعاتی قادر به انجام کارهای موفقیت آمیز نخواهد بود. بنابر این ما هم به عنوان اداره کننده مملکت احتیاج به يك نوع اطلاعات داریم و با تشکیل مرکز در نخست وزیری اطلاعات برای مسائل و سیاست های کلی مملکت جمع آوری می شود" (۱۶)

در کنار فعالیت های "مرکز" نخست وزیری، سپاه پاسداران نیز بخش "تحقیقات و اطلاعات سپاه" را تشکیل می دهد. که سرپرست آن فردی به نام بشارتی عضو شورای فرماندهی سپاه بود. (۱۷)

محل این مرکز در آن زمان ستاد مرکزی سپاه پاسداران معروف به کمیته سلطنت آباد بود. این مرکز بعدها به واحد اطلاعات سپاه تغییر نام داد و یکی از مراکز آن کمیته مشترک ضدخرابکاری سابق معروف به بند سه هزار و بعدها زندان توحید بود. ظاهرا تا سقوط دولت موقت در آبان ماه ۱۳۵۸ این دو مرکز اطلاعاتی بصورت جداگانه فعالیت می کرده اند. اما هر دو این مراکز توسط يك نفر هماهنگ می شوند. مصطفی چمران که خود وظایف اش را در نخست وزیری "ایجاد هماهنگی بین نیروهای موجود ارتش، ژندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران" توضیح می دهد. (۱۸) وی که سال ها در سوریه و لبنان در کنار مسلمانان شیعه و جنبش امل جنگیده بود و از نزدیکان امام موسی صدر محسوب می گردید. در بعداز انقلاب وارد ایران شد و "آموزش و تربیت نیروهای سپاه" را بر عهده گرفت. چنان که در مصاحبه ای خود می گوید: "قرار بود من فرمانده سپاه پاسداران باشم" (۱۹)

بازسازی نهاد اطلاعاتی از يك سو با به خدمت گرفتن "مهره های" رژیم سابق و از سوی دیگر بهره گرفتن از امدادهای "غربی" است. در این مورد حتا پیش از افشا شدن رابطه و کمک های سازمان های اطلاعاتی غرب به ویژه آلمان به ایران در جریان دادگاه میکونوس، در همان اولین ماه های بعد از انقلاب مطبوعات آلمان و ایران در این مورد اشاراتی دارند.

"خبرگزاری پارس بار دیگر مطلبی را که چند روزنامه آلمانی و هم چنین تلویزیون آلمان به نقل از محافل سیاسی آن کشور و در ارتباط با سفر اخیر دکتر صادق طباطبایی به آلمان غربی انتشار داده بودند تکذیب کرد" (۲۰)

خود آقای طباطبایی می فرمایند: ..برای تاسیس مرکز اسناد ملی و اداره بررسی اطلاعات ایمنی به هیچ وجه نیازی به چه فنی و چه علمی به خارجیان نداریم. جوانان مومن به انقلاب اسلامی ایران خود قادرند به بهترین وجه از عهده انجام این مهم برآیند» (۲۱)

در این مورد البته ایشان حق دارند «جوانان مومن به انقلاب اسلامی» از مدت ها پیش این «مهم» را با استفاده از مهره های رژیم سابق به پیش می بردند. کمیته سلطنت آباد مقر مرکزی سپاه در این رابطه بسیار فعال هم بود. سخنگوی سازمان چریک های فدایی خلق در ۲۸ فروردین در مصاحبه ای با مطبوعات بر این امر تاکید دارد:

اطلاعات موثقی به ما رسیده است که در کمیته سلطنت آباد تعدادی از کارشناسان ورزیده ساواک را برای آموزش عناصر جدید در زمینه ردگیری، تعقیب و مراقبت کنترل تلفنی و جمع آوری اطلاعات دعوت به همکاری کرده اند تا سازمانی از افراد آن کمیته و کارشناسان ساواک مجموعاً خود را اداره ی چهارم نامیده اند و برای ماموریت های فوق به وجود آورند». (۲۲)

بی جهت نیست که بسیاری از اصلی ترین مقامات امنیتی رژیم گذشته در آن روزها به یکباره «ناپدید» می شدند. در این مورد می توان به ارتشبد فردوست اشاره کرد، وی از جمله ۲۲ امیر ارتش شاه بود که در روز ۲۲ بهمن فرمان بی طرفی ارتش را امضا کردند. از آن تاریخ تا انتشار خاطراتش در سال ۶۸ توسط انتشارات وزارت اطلاعات یعنی «موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی»، هیچ خبری از او نبود.

تیمسار ناصر فیروزمند همقطار فردوست چگونگی دستگیری خود را چنین توضیح می دهد:

« ساعت هشت و نیم (۲۲ بهمن) بود که از کمیته مرکزی عده ای به ستاد آمدند و از آنجا مستقیم مرا به منزل آیت اله طالقانی بردند که ایشان در منزل تشریف نداشتند پس از يك ساعت من و سپهبد خواجه نوری و سه نفر دیگر را به منزل یکی از مجاهدین بردند و ما مدت سه روز نزد آن مجاهد و خانواده اش بودیم در این مدت این نهایت محبت را به ما کردند. (۲۳)

از این «امیران» که سردمداران نظم و امنیت شاهنشاهی بودند به جز تنی چند (از جمله سرلشگر بدره ای و خسروداد و...) که به سرعت توسط دادگاه های انقلاب اسلامی اعدام شدند، بقیه هم که ناپدید نشدند به حبس های کوتاه مدت محکوم که سپس مشمول عفو امام گردیده و آزاد می شوند. از جمله سپهبد بخشی آذر رئیس رکن ۲ (ضداطلاعات ارتش) که دو سال حبس و سپس آزاد می شود.

«... در دادگاه انقلاب مرکز عناصری مانند سپهبد هوشنگ حاتم که در آبان ماه ۵۷، خوبنارترین سال

سلطنت شاه عملا رئیس ستاد ارتش او بوده است محکوم به سه سال حبس می گردد و سپهبد بخشی آذر ضداطلاعاتی آزاد می شود.» (۲۴)

این افراد نه تنها آزاد می شوند که مسئولین امر با تصفیه در دادگاه های انقلاب، نیروهای معترض خودی را کنار می گذارند "تا عناصر پلید ساواک و موساد در ارتش و به خصوص رکن ۲ و سایر نهادهای اجتماعی ناشناخته مانده و نه تنها از مجازات مصون بمانند که در مواضع حساس به کار گمارده شوند." (۲۵)

علاوه بر امیران بلندپایه ارتش و نیروهای ساواک بخشی از منابع تغذیه ساواک نیز برای خدمت در "نهادهای انقلابی" به کار گرفته می شوند. از جمله "تیپ ویژه هوابرد (نوهده)" است که "از ورزیده ترین افراد چترباز ارتش تشکیل شده بود و اغلب ماموریت های خاص از جمله ظفار به وسیله این تیپ انجام می گیرد... این تیپ منبع تغذیه کمیته مشترک ضدخرابکاری بوده است" (۲۶). علاوه بر تیپ نوهده، بسیاری از افراد گارد جاویدان شاهنشاهی که از وفادارترین و در اصل جان نثاران تاج و تخت شاه بوده و تا آخرین لحظه به سرکوب انقلاب مشغول بودند، نیز به سپاه می پیوندند و به کار گذشته خود مشغول می شوند.

"یکی از شهدا به نام قاسم طاهری که از گردان جاوید (گارد جاویدان شاهنشاهی) سابق و در جریان انقلاب توبه کرده و به پاسداران انقلاب پیوسته بود، در درگیر اطراف بیمارستان پاره با کمال شهامت آخرین تیر خود را به قلب متجاوزین زد و پاسداران دیگر را به استقامت دعوت کرد و این یکی از ثمرات انقلاب اسلامی است." (۲۷)

از دیگر "ثمرات انقلاب اسلامی"، به خدمت گرفتن اطلاعات و منابع و افراد ساواک در جهت بازسازی سیستم اطلاعات رژیم است. بیشترین دستگیری ها از نیروهای ساواک توسط سپاه پاسداران انجام می گیرد. تعداد محدودی از این افراد محاکمه و اعدام می شوند، که از این عده نیز مجموعه اطلاعات بدست آمده، که کم اهمیت نیستند، در خدمت سپاه پاسداران قرار می گیرد "سپاه با آشنایی به این که این تشکیلات فرم گرفته ضدانقلابی اول در ساواک و بعد در ضداطلاعات متمرکز است تمامی حمله خود را متوجه ساواک کرد که کل موجودیت رژیم (شاه) بر اساس سازماندهی آن استوار بود... سپاه تاکنون ۲ هزار ماموریت انجام داده و ۱۲۰۰ نفر از عناصر اصلی رژیم شاه را دستگیر کرد." (۲۸)

اگر سپاه پاسداران به راستی ۲۰۰۰ عملیات انجام داده و "۱۲۰۰ نفر" را نیز دستگیر کرده است چه بر سر آنان آمد؟ طبعا بخشی از مهره ها "ناپدید" شده اند! تعدادی محاکمه، اعدام و یا به زندان محکوم گردیدند که اطلاعات آنان نیز در دست رژیم باقی ماند. اما در همان زمان دستگیری ساواکی

ها از یکسو و آزاد شدن شان از سوی دیگر از جمله مطالب خواندنی روزنامه ها و از بحث های داغ
حتا خود نیروهای رژیم است. يك روز اعلام می شود " ۵۹ عضو برجسته ساواک دستگیر شدند" (۲۹)
و چندی بعد اعلام می شود " ۱۱۰ ساواکی آزاد شدند". (۳۰)

"در روزنامه اطلاعات ۵ شهریور ماه صفحه آخر نام تعدادی از مجرمین را می نویسد و از شاکیان
دعوت می کند شکایت خود را ارائه نمایند و در میان اسامی نام حسین علی بهنیا کارمند اداره سوم
ساواک و رهبر عملیات بخش ۲۱۱ به چشم می خورد و در همان روزنامه در همان روز زیر نام همان
افراد نام ۲۱ نفر را نوشته است که آزاد شده اند و باز نام حسین علی بهنیا که در لیست فوق نامش
بود در لیست آزاد شده ها هم وجود دارد". (۳۱)

البته همه ی این آزاد کردن ها از روی حساب و کتاب نبود و طبعاً سهل انگاری و ندانم کاری
"نهادهای تازه تاسیس" نیز در این رابطه نقش داشته است، اما با توجه با نیت رژیم در بازسازی
ساواک قضیه چندان هم بدون حکمت نیست، چنان که دادستان وقت انقلاب اسلامی مرکز آقای آذری
قبنی در پاسخ به اعتراضاتی که به آزاد کردن ساواکی ها می شد، اعلام می کنند که:

"در مورد ساواکی ها و افرادی که در زندان بودند باید توضیح بدهم بنابر دستور اکید که امام
دادند و فرمودند به پرونده آن ها خیلی سریع رسیدگی شود، افرادی که آزاد شدند قرار لازم از آن
ها گرفته شده و هر وقت که آن ها را بخواهیم می توانیم به دادرسی انقلاب جلب کنیم". (۳۲)

و این آزادشدگان هم البته جزو آن دسته از بدبخت بیچاره های ساواک و کارمندان اداری نبودند و
همان گونه که احمد کمالی شکنجه گر ساواک که از بدشانسی اش بازجوی بعضی از "مجاهدین" در
قدرت بوده و به محاکمه کشیده شده است، می گوید:

"من از پنجم فروردین تاکنون زندانی هستم، در زندان متوجه شدم مهندس امیدی که معاونت ثابتی
را عهده دار بود آزاد شده است. (۳۳)

آن عده از نیروهای ساواک که در ایران مانده بودند، خیلی سریع به این نکته پی بردند که دادرسی
بیشتر علاقمند جذب و نه جلب آنان به دستگاه اطلاعات است. حتا آن عده از جنایت کارانی هم که
رژیم به پای میز محاکمه کشیده بود در همان دادگاه بر اساس خوشایند حکام شرع و دادستان به
خوش رقصی می پرداختند. روح اله معبر معروف به آرش دوم، شکنجه گر ساواک در دادگاه چنین
می گوید: "من با کمونیست ها مخالف بودم و کاری به مجاهدین نداشتم. فکر می کردم آن ها قصد
نابودی کشور را دارند و از سرسپردگی آن ها به کشورهای کمونیستی ناراحت می شدم همان طور
که در وضع فعلی نیز می بایست جلو این قبیل عوامل سرسپرده را گرفت. (۳۴)

آقای آرش دوم، روح اله معبر نمی دانست که «روح اله» اول خود بر این امر واقف بود و همکاران ایشان پس از «عفو»، گله گله به سر کار سابق خود باز می گشتند و فقط دو سال بعد از فرمایشات ایشان بخشی از همین معبرها و آرش های اول و دوم در اوین و بند سه هزار (کمیته مشترک سابق) و... به بازجویی از عواملی که ایشان را ناراحت کرده بودند، مشغول شدند. در همان زمان بسیاری از همکاران ایشان که «قرار»های لازم را با رژیم گذاشته بودند، به یکباره ناپدید شدند.

«کجا رفتند آن جماعت انبوه ساواکی که در برابر نخست وزیری اجتماع می کردند و خواهان حقوق معوقه خود بودند؟ این افراد که به آن آسانی در یک روز و یک ساعت معین در یک جا جمع می شدند حالا کجا هستند؟ دیگر چرا برای حقوق معوقه اشان متینگ نمی دهند.» (۲۵)

آماده سازی دستگاه سرکوب و دستگیری ها

بخش تحقیقات و اطلاعات سپاه پاسداران که بعدها به واحد اطلاعاتی سپاه و سپس به وزارت اطلاعات تبدیل شد، در همین زمان با استفاده از تجارب، کادرها و اطلاعات ساواک پایه گذاری شد. اطلاعاتی که بعدها در دستگیری مخالفین حکومت خدمت فراوانی به رژیم کرد. در همین دوره چه از طریق بایگانی ساواک که به دست رژیم افتاده بود، و چه حتا مهره های اصلی ساواک و بازجویان و شکنجه گران دستگیر شده، رژیم «تور» خود را آماده ی صید می کرد. تهرانی شکنجه گر معروف ساواک می گوید:

«من از روز اول دستگیریم تاکنون در بیش از ۶۰۰ صفحه اطلاعاتم را نوشته و تقدیم کرده ام.» (۲۶)
۶۰۰ صفحه اطلاعات «تهرانی» که اوراق بازجویی های ایشان بود، هیچ گاه انتشار علنی نیافت و در دادگاه نیز کیفرخواست دادستانی فقط تا صفحه ی ۱۹۲ به «اقراریه متهم» استناد می جوید. شاید ابراز علاقه ی بازجویان به «اطلاعات» مخصوص این بازجوی حرفه ای ساواک بود که او را وادار ساخت تا نامه به مقامات بنویسد و خواهان همکاری در سرکوب کمونیست ها شود. همکار آقای تهرانی، آرش شکنجه گر دیگر ساواک می گوید:

«من حافظه ی عجیبی دارم و فکر می کنم این حافظه به من کمک کرد تا هر آن چه را که می دانم بگویم... من در بخش فعالیت کمونیست ها مامور بودم و اگر می بینید که راجع به کمونیست ها صحبت می کنم برای این است که در این رشته کار می کردم...» (۲۷)

از جمله اطلاعات آقای آرش یکی این بود که «ساواک چندمهره افتخاری در حزب توده داشت که همه آن ها را قبلا معرفی کرده ام.» (۲۸)

و «تهرانی شکنجه گر معروف در بازجویی هایش از منابعی که با او کار می کردند صحبت داشت یکی از آن ها با پیشنهاد عمدی دستمزد کم راننده یکی از روحانیون معروف می شود و از آن طریق با مبارزین آشنا و برای دیدن تعلیمات به سوریه و لبنان می رود که در برج البراجنه یکی از محلات مسلمان نشین بیروت و در زینبیه سوریه در خانه یک فلسطینی که ایرانی ها کرایه کرده بودند در بهار و تابستان ۵۷ مشغول جاسوسی در مورد ایرانی ها و فلسطینی ها بود... وقتی ما را از دادسرا در ۹ خرداد تصفیه کردند از سرنوشت منابع تهرانی ها.. بی خبر ماندیم» (۲۹)

بخش تحقیقات و اطلاعات سپاه پاسداران در این دوره کار خود را آغاز می کند تهیه لیست هایی چندهزار نفری از مبارزین با کمک مامورین و بایگانی ساواک و اقدام به شناسایی مخالفین در سازمان های سیاسی اولین اقدام آنان است. دبیر کانون زندانیان سیاسی در یک مصاحبه مطبوعاتی در مهرماه ۵۸ می گوید:

«از یک لیست حاوی اسامی و نشانی ۲۰۰ نفر از مبارزان سیاسی آگاه هستیم که نام عده کثیری از زندانیان آزاد شده از زندان رژیم سابق و هم چنین عده ای از اعضا هئیت اجرائیه کانون (زندانیان سیاسی) و دیگر مبارزان راه آزادی و استقلال ایران در آن ثبت شده است تا در موقع مقتضی به دستگیری آنان اقدام کنند... تنظیم فهرست ۴ هزار نفر از اسامی زندانیان محمدرضا شاهی یک مقدمه چینی علیه زندانیان سیاسی است» (۴۰)

و یک سال بعد زنده یاد محسن فاضل از اعضای رهبری سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر از طریق همین لیست شناسایی و دستگیر می شود. او که در خرداد ۶۰ اعدام شد، در نامه هایی که در زندان نوشته بود و به بیرون فرستاد و متاسفانه سال ها بعد انتشار یافتند در این مورد چنین می گوید:

«لیست دوم معروف به لیست دستگیری، این لیست را ساواک از افراد مخالف و مبارز مخفی تهیه کرده بودند و به تمام مرزها و اداره های شهربانی داده بود که اگر به این افراد برخوردند بلافاصله آن ها را دستگیر و تحویل ساواک دهند. بعد از قیام این لیست به جای خود باقی ماند ولی جرات دستگیری را نداشتند چون جو حاکم اجازه نمی داد و صرفاً ممنوع الخروج بودند، سال قبل که می خواستم به خارج کشور بروم اداه گذرنامه گفت بدلیل این که اسم شما در این لیست است ممنوع الخروج هستید و بایستی به نخست وزیری مراجعه کنید... نخست وزیری آنوقت زیر نظر طباطبائی و مسائل امنیتی آن زیر نظر چمران بود، من را پیش فردی به نام مهندس توکلی راهنمایی کردند، ابتدا نمی خواست کاری بکند، من با پرخاش که خجالت دارد لیست ساواک مورد استناد شما هم هست از

در خارج شدم... حدود دو ماه پیش او می رفتم و برمی گشتم تا آخر يك نامه به امضای چمران به من داد که خطاب به اداره گذرنامه نوشته بود، خروج من از نظر آن ها بلامانع است... دفتری در نخست وزیری ایجاد شده به نام دفتر اطلاعات و تحقیقات که کار ساواک را انجام می دهد و این لیست را اصلاح و تکمیل کرده اند و ملاک کارشان قرار داده اند... بایستی منتظر این بود که مامورین رژیم شروع به پیگرد و دستگیری افراد این لیست بنمایند. هشدار (۴۱)

آغاز دستگیری ها و سرکوب گسترده

تا پیش از خرداد ۶۰ دستگیری ها هر چند روز به روز افزایش می یافتند اما بصورتی همه جانبه و سازماندهی شده نبودند. در این دوره به جز در مناطقی که مبارزه ی مسلحانه علیه رژیم آغاز شده بود و دستگیری ها شامل همه ی فعالین می شد، در دیگر مناطق دستگیری ها موردی بودند. البته در همین دوره نیز تعداد بسیار زیادی از هواداران و اعضای سازمان های سیاسی به صورت روزمره با نیروهای رسمی رژیم چون کمیته و سپاه و نیروهای غیررسمی و وابسته چون انجمن های اسلامی و گروه های فالانژ خیابانی و... در دفاع از آزادی ها و فروش نشریات در مدارس و خیابان ها درگیر و دستگیر می شدند.

اما چند مورد دستگیری که به نوعی هشدار جدی به همه ی نیروهای سیاسی محسوب می شد و توسط «کار» اطلاعاتی سپاه پاسداران انجام گرفته بود، را می توان از بقیه متمایز کرد. دستگیری فرزندان آیت اله طالقانی، حماد شیبانی، محمدرضا سعادت و رهبران خلق ترکمن (توماج و همراهان) و ترور آنان... در همه ی این موارد کمیته سلطنت آباد مقر مرکزی سپاه یا مستقیما در امر دستگیری دخالت داشت و یا پرونده به آن ها ارجاع شده بود. فرزندان آیت اله طالقانی توسط کمیته پشت سفارت امریکا دستگیر شدند و سپس به کمیته سلطنت آباد تحویل داده می شوند. کمیته پشت سفارت که تحت رهبری فردی معروف به ماشاله قصاب بود «برای گرفتن اقرار و شکنجه از وجود بازجویان ساواک آریامهری استفاده می کرد» (۴۲) حماد شیبانی توسط گروه محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد دستگیر و سپس به کمیته سلطنت آباد برده می شود. محمدرضا سعادت مستقیما توسط کمیته سلطنت آباد تحت تعقیب و مراقبت قرار می گیرد و دستگیر می شود. در مورد رهبران خلق ترکمن که در ترکمن صحرا بازداشت شده بودند، «به سازمان چریک های فدایی خلق اطلاع داده شد که ۴ تن (توماج و همراهان) به زندان اوین تحویل شده اند و در نخستین ساعات

بامداد روز جمعه ۲۶ بهمن از زندان اوین به مرکز سپاه پاسداران سلطنت آباد به شخصی به نام محسن رفیق دوست معاون سپاه تحویل شده اند» (۴۲)

محسن فاضل در نخست وزیری و بعد از دو روز تعقیب و مراقبت توسط فردی که «کارت سپاه پاسداران» را به او نشان می دهد دستگیر می شود. وی در مورد بازجویی خود نکاتی را طرح می کند که گویای اقدام سپاه در شناسایی و تعقیب و جمع آوری مدارک از نیروهای سیاسی است.

«از من با چشم بسته بازجویی می کرد، از سابقه من پرسید تا قیام، از ارتباط با پیکار پرسید روی خط انفعال و دانشگاه بود که جواب می دادم. فقط گفت دارید کم لطفی می کنید... روز شانزدهم گفت تو هنگام رای دادن دو تا محافظ داشته ای و از تو عکس گرفته ایم.» (۴۴)

در فضای نسبتاً آزاد آن زمان، دستگیری ها با واکنش های اعتراضی مردم و نیروهای سیاسی روبرو می شود. از این رو رژیم به جز در مواردی نادر اقدام به دستگیری جمعی نمی کند. با آغاز جنگ در اول سال تحصیلی ۵۹، «برکت» جنگ به وسیله ای برای قدرتمندتر شدن دستگاه اطلاعاتی تبدیل می شود. نخست وزیری که در دست رجایی خط امامی قرار دارد از نظر اجرایی هماهنگی بیشتر نیروهای اطلاعاتی را تامین می کند، در این دوره بسیاری از افسران و کادرهای نظامی که بازنشسته و یا حتی در زندان بسر می برند به کار دعوت می شوند. دستگیری های موردی در این دوره، تلاش اطلاعاتی رژیم در تکمیل و جمع آوری اطلاعات بیشتر از نیروهای سیاسی است.

در همین دوره البته چند واقعه ی مهم اتفاق افتاد که نشانگر توان دستگاه اطلاعاتی و سرکوبگر رژیم از نظر ضربه به گروه ها و سازمان های سیاسی و دستگیری های وسیع و دسته جمعی بود. در مورد دستگیری های وسیع و سرکوب های خیابانی در این دوره به سه مورد مهم می توان اشاره کرد.

تظاهرات ۱۷ بهمن سازمان چریک های فدایی خلق اقلیت در میدان آزادی و لغو آن توسط وزارت کشور که به درگیری های وسیع خیابانی در تهران منجر گردید. سازمان چریک های فدایی خلق اقلیت برای برگزاری این تظاهرات از همه نیروهای خود در سراسر کشور دعوت کرده بود که بسیاری از آنان به تهران آمده بودند، از سوی دیگر بخشی از سازمان های چپ نیز به حمایت از اقلیت در تظاهرات شرکت کرده بودند. سپاه و کمیته از اولین ساعات بامداد ۱۷ بهمن در خیابان های اطراف میدان آزادی تا میدان انقلاب موضع گرفته و خیل اوباش حزب الهی را سازمان داده بودند. با وجود نیروهای وسیع هواداران اقلیت و چندین تظاهرات موضعی در اطراف میدان کندی و جمهوری اما سپاه و کمیته موفق به پراکنده کردن تظاهرکنندگان و دستگیری های وسیع شدند.

مورد دوم، متینگ ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران بود، در این متینگ جمعیت زیادی از هواداران طیف بنی صدر و بازرگان و مجاهدین خلق که به طور رسمی دعوت به تظاهرات کرده بودند و بخشی از سازمان های چپ که بطور غیررسمی شرکت داشتند؛ گرد آمده بودند. حمله به این متینگ توسط کمیته و سپاه و اوباش حزب الهی و به هم زدن آن به هنگام سخنرانی رئیس جمهور، به درگیری های گسترده ای در اطراف خیابان های دانشگاه تهران و دستگیری بسیاری از این نیروها منجر گردید.

مورد سوم، تظاهرات معروف به راه پیمایی مادران مجاهد در ۷ اردیبهشت ۶۰ در تهران بود در این تظاهرات که زنان مجاهد شرکت کرده بودند و از سوی هزاران هزار مرد حمایت می شدند با حمله سپاه و کمیته به خون کشیده شد و تعداد بسیار زیادی دستگیری و زخمی برجای نهاد. تعداد زیادی از دستگیرشدگان این سه تظاهرات سال ها در زندان ماندند و برخی نیز در آغاز اعدامها در همان سال شصت به جوخه های اعدام سپرده شدند. به جز سه مورد فوق به متینگ یازده اردیبهشت سازمان اکثریت هم می توان اشاره کرد که جمعیت زیادی در آن شرکت کردند و با پرتاب نارنجک پاسداران به خون کشیده شد و تعداد زیادی مجروح به جای گذاشت. البته رهبر سازمان آقای فرخ نگهدار که از جناح خط امام در حکومت دفاع می کردند، در يك مصاحبه تلویزیونی در همان شب حمله را به "گروه های مائوئیست" نسبت داد!؟

دستگیری اعضا و کادرهای سازمان های سیاسی در این مقطع همان گونه که گفته شد بیشتر جنبه جمع آوری اطلاعات دارد، و در اغلب شهرستان ها، افرادی از کمیته ایالتی و یا اعضای سازمان ها دستگیر می شدند که معمولا بعد از چند ماه زندان و بازجویی آزاد می شدند، در موارد خاصی جنبه اطلاعاتی این دستگیری ها اهمیت داشت.

"دو تن از مسئولان ناحیه حزبی غرب تهران با مقدار زیادی اسناد درون سازمانی و فهرست اسامی اعضا و چارت تشکیلاتی و اسناد به غنیمت گرفته شده از ساواک در روزهای انقلاب، دستگیر شدند. (۴۵)

در کنار دستگیری های جمعی در تظاهرات ها و دستگیری های موردی نیروهای اطلاعاتی رژیم دو عملیات مهم و دستگیری وسیع انجام می دهند. که هر دو از نظر توان و آمادگی دستگاه اطلاعاتی رژیم دارای اهمیت هستند. اول دستگیری گروه فرقان و دوم دستگیری کودتاچیان نوژه. در مورد دوم باید تاکید کرد که از نظر اطلاعاتی رژیم بدون کمک حزب توده نمی توانست کودتا را کشف کند، اما در رابطه با خنثی سازی، و عکس العمل فوری برای دستگیری نیروهای آن توان و بسیج

رژیم قابل تامل است.

با این که رژیم در بعد از کشف و خنثی سازی کودتا با نفی نقش حزب توده، سناریو را کامل عوض کرد، اما این همکاری نزدیک به گونه ای بود که رژیم نمی توانست آن را کتمان کند «شناسایی کودتاچیان و بالاخص ارتشی های آن ها بدون فعالیت نظامیان توده ای در ارتش عملی نمی شد.» (۴۶) در این که در آن زمان سپاه حداقل با چند هفته تاخیر منتظر کودتا بوده است و از نظر اطلاعاتی در این مورد عقب مانده بود شکی نیست.

«تلفن کردم محسن رضایی اون موقع مسئول اطلاعات سپاه بود گفتم فوری بیا اینجا و یک نفر دیگر که او هم یک جای دیگر کار اطلاعاتی می کرد... البته سپاه کشف کرده بود از مدتی پیش که کودتایی قراره انجام بگیره، شاید هم فهمیده بود که این کودتا در پایگاه نوژه باشد اما نمی دانست زمانش کی است... رضایی همان روز گفت ما این را فکر می کردیم دو سه هفته دیگر انجام بگیره.» (۴۷)

فداکاری حزب توده در همکاری با خط امام تا آنجا پیش می رود که با «قربانی» کردن دو تن از نیروهایش، یکی از اصلی ترین سرخ های متلاشی کردن سازمان نظامی و مخفی خود را در اختیار رژیم قرار می دهد. (۴۸)

دستگیری گروه فرقان و عملکرد سپاه در این مورد، آن هم تقریباً نزدیک به یک سال بعد از تشکیل این نیرو، را می توان نشان آمادگی دستگاه اطلاعاتی رژیم در سازماندهی ضربه و دستگیری های گروهی دانست. این «ضربه» اولین سناریو و تمرین نیروهای سپاه در اجرای عملیاتی است که سال ها بعد تقریباً همه ی سازمان های سیاسی به وسیله آن متلاشی شدند. استفاده از تعقیب و مراقبت، کنترل تلفن و سیستم تواب- نفوذی و حمله ی همزمان به چندین خانه ی تیمی، همان به کارگیری «ضربه های موثر» سپاه و وزارت اطلاعات در سال های بعد است که به سیاست «زدن سرمار» معروف شد. در آن زمان، هم به دلیل آزادی نسبی مطبوعاتی و هم کم تجربگی دستگاه اطلاعاتی، خبر و چگونگی عملیات تقریباً به شکل کامل و با جزئیات در روزنامه ها منتشر شد. هر چند که چند روز بعد، خبر از سوی سپاه تکذیب گردید و آن را اشتباه یکی از فرماندهان اعلام کردند. با این حال خود خبر دستگیری نیز ۵ روز پس از اقدام سپاه انتشار یافت.

گروه فرقان که اصلی ترین اعضا و کادرهایش از نزدیکان خط امامی ها بودند برای اولین بار نه از طریق این خویشاوندی که به وسیله پرونده های ساواک شناسایی می شوند. قدوسی دادستان کل انقلاب در مصاحبه ای به گذشته گروه فرقان اشاره می کند و با ذکر دقیق تاریخ آغاز فعالیت آنان

می گوید:

"گروه فرقان از سال ۵۵ شروع به فعالیت نموده است... رهبر گروه فرقان اکبر گودرزی نام دارد که با لباس روحانیت در قبل از انقلاب در صف روحانیت رخنه کرده بود" (۴۹)

البته این خبر بعد از تکمیل اطلاعات رژیم است که منتشر می گردد. چند ماه پیش از این در پی ترور نافرجام رفسنجانی و از طریق خود او یکی از اعضای گروه فرقان "فردی که خود پاسدار" بوده است شناسایی می شود. (۵۰)

شرح چگونگی عملیات از زبان "يك مقام آگاه در سپاه پاسداران" چنین است: "بعد از ترور استاد مطهری (ده اردیبهشت ۵۸) يك گروه از سپاه که شامل دو اکیپ ضربت و اکیپ تجسس بود برای شناسایی گروه فرقان و بررسی چگونگی فعالیت این گروه تشکیل داد. این دو اکیپ از شش ماه قبل فعالیت خود را شروع کرد، گروه تجسس پس از مدتی ردپای گروه فرقان را بدست آورد که امیدوارکننده بود، در این مدت ترورهای صورت گرفت از جمله عراقی، قاضی، طباطبایی و... هر بار که ترور صورت می گرفت پس از بازجویی توانستیم اعضای گروه فرقان را به وسیله مشخصات گروه دیگر از آن ها بدست بیاوریم در این هنگام مرحله دوم کار شروع شد که با کنترل کردن تلفن ها، خانه های تیمی گروه فرقان را شناسایی کردیم، پس از شناسایی اعضا گروه فرقان، خانه های تیمی که در حدود ۲۰ خانه در سطح شهر تهران و به طور پراکنده بود، طرحی بر این که يك شب در يك ساعت معین به خانه ها حمله کنیم و آنها را دستگیر نماییم ریخته شد، در نتیجه ۱۵۰ نفر از پاسداران آزموده را در اکیپ های ۷ الی ۸ نفری آماده کردیم و پس از تعلیمات لازم اکیپ ها را به خانه های تیمی مورد نظر که در خیابان های جمال زاده، خزانه، فرح آباد و... فرستادیم... پس از مراقبت های لازم در اطراف ۲۰ خانه تیمی عاقبت موعد فرا رسید و در ساعت ۲ بامداد چهارشنبه گذشته وارد عملیات شدیم." (۵۱)

مصاحبه برخی از اعضای گروه فرقان در بعد از دستگیری پرده از بخشی دیگر از "تعلیمات لازم"، "اکیپ های سپاه" برمی دارد، استفاده از تاکتیک توپان نفوذی که بیش از این نیز در روزنامه ها گوشه هایی از این اقدامات بیرون زده بود. (۵۲)

بخشی از بازماندگان گروه فرقان در سال ۶۰، اولین گروه توأیین بودند که به دلیل همکاری با رژیم با يك درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده بودند. این گروه همان گونه که خود می گفتند در جریان دستگیری و ضربه به فرقان با سپاه همکاری داشتند. یکی از معروف ترین چهرهای آنان علی مشکینی فرزند آیت اله مشکینی بود. در سال های ۶۰-۶۱ این گروه به همراه چند توپان مجاهد

در اتاق زیر راه پله بند يك اوین نگهداری می شدند و در کنار پاسداران بند مسئول کارهای خدماتی بند از قبیل تقسیم غذا، تعمیرات و... بودند.

در سال ۵۹ رژیم از يك سو به سیاست جمع آوری و تکمیل اطلاعات از اعضا و نیروهای سازمان های سیاسی، و از سوی دیگر به افزایش توان نیروهای سرکوبگر خود می پردازد، دستگیری های موردی، بر هم زدن تظاهرات های عظیم و سرکوب مبارزات شورایی در ترکمن صحرا مشق های رژیم در این مورد است که موفق نیز می شود. در این رابطه باید به فضای نسبتا آزاد آن روز و مباحث علنی در میان سازمان های سیاسی و علنی شدن تعداد بیشتری از رهبران در محافل و حوزه های سیاسی نیز اشاره کرد.

انتشار اطلاعیه ده ماده ای وزارت کشور در بهار ۱۳۶۰ رسمیت بخشیدن به جنگی بود که رژیم علیه نیروهای سیاسی از مدت ها پیش به راه انداخته بود. و طبعا این اعلان جنگ را نیز بدون ارزیابی توان نیروهای سرکوبگر خود نکرده بود. این اطلاعیه شکل قانونی دادن به محدودیت های روزافزون فعالیت های سیاسی و در يك کلام پایان دادن به آنها بود و حتا سازمان های سیاسی مدافع رژیم چون حزب توده و اکثریت و حزب کارگران سوسیالیست بابت زهرائی و ۰۰۰ که چشم بسته آن را پذیرفته بودند را هم در بر نمی گرفت.

اطلاعه ده ماده ای، کیفرخواست همه کسانی بود که بعدها در زندان های رژیم به جرم "محاربه با حکومت اسلام" "یاغی و باقی" و "ملحد و محارب" شناخته شده و به اعدام محکوم شدند. از اواسط تا ۲۰ خرداد درگیری های خیابانی و دستگیری ها شدت یافتند، ظاهرات ۲۰ خرداد به دعوت سازمان مجاهدین و بخشی از نیروهای حکومت که حتا مخالف حکومت اسلامی هم نبودند و فقط با استبداد ولی فقیه و قبضه کردن قدرت در دست خط امام مخالف بودند، به جنگ و گریزهای وسیع خیابانی انجامید که تعداد بسیاری کشته بر جای نهاد، تعداد دستگیرشدگان در آن روزها به طور دقیق معلوم نیست. اما بنابر گفته های زندانیانی که از قبل در اوین بودند، از سی خرداد تا اواخر تیر ماه همه ی بندهای اوین پر شده بودند. دستگیری های سازمان یافته از همان فردای ۲۰ خرداد آغاز شدند. اولین گروه بطور عمده دانش آموزان و دانشجویان هوادار سازمان های سیاسی بودند که در طی فعالیت های سیاسی خود در مدارس و دانشگاه توسط انجمن های اسلامی و امور تربیتی شناسایی شده بودند و بعد از آنها زندانیان سیاسی رژیم گذشته که لیست آنها در دست رژیم بود. اعدام ها که در روزهای آخر خرداد آغاز شده بودند در بعد از سی خرداد افزایش یافتند. در فردای ۷ تیر و انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن بهشتی و "بیش از ۷۲ تن"،

دستگیری های عمومی شدت یافتند.

در پی تهاجم همه جانبه رژیم برای دستگیری نیروهای سیاسی و به ویژه اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق، این نیروها مجبور به ترك منازل خود شدند. تعدادی از نیروها که قبلا در "میلشیا" گرد آمده بودند از این طریق در تیم های ویژه نظامی سازماندهی و در خانه های تیمی مخفی شدند. اما تعداد بسیار زیادی از این نیروها که در قطع رابطه تشکیلاتی بودند، برای مخفی شدن در درجه اول به شهرهای بزرگ هجوم آوردند و سپس در باغ ها و دشت های اطراف شهرها پنهان شدند. رژیم برخلاف تصور عمومی نیروهای سیاسی خیلی سریع توانست نیروهای سرکوب خود را سازماندهی و با ایجاد جو رعب و وحشت، اعدام های چند صدتفری، حمله به منازل مخالفین و... کنترل شهرها را در دست بگیرد.

دستور روز رژیم سرکوب عمومی و همگانی نیروهایی بود که از "فرامین امام در حفظ نظم" سرپیچی کردند و علاوه بر دستگیری در منازل، دستگیری خیابانی را نیز به اجرا درآوردند. در این دوره یعنی از ۲۰ خرداد تا ۵ مهر که تظاهرات های موضعی و ترورها ادامه داشتند. "نظربگیری" شامل حال هر کسی که به نظر مشکوک می آمد، می شد. گشت های خیابانی سپاه و کمیته می توانستند به هر کس که مشکوک می شوند در خیابان او را دستگیر کنند. در کنار "نظربگیری" سیستم "پهن کردن تور" نیز به کار گرفته شد که در پی نتایج مثبت آن تا سال ها رژیم آن را در خیابان ها به اجرا درمی آورد. "تور" این گونه "پهن" می شد که با بستن دو سوی يك بخش از يك خیابان اصلی و کنترل خیابان های فرعی، تمام عابرین کنترل می شدند و "موارد مشکوک" دستگیر می گردیدند. اماکن عمومی مثل سینما ها، پارکها، هتل ها نیز با همین روش مورد حمله قرار می گرفتند. در آن دوره بسیاری از نیروهای سازمان های سیاسی که به شهرهای بزرگ فرار کرده بودند این گونه در "تور" افتادند. این روش به ویژه در تهران در خیابان های مرکزی شهر مثل ولی عصر، انقلاب، فردوسی، کریم خان و ۰۰۰۰ به کار گرفته و حتا در روز چندین بار به اجرا درمی آمد. تعداد دستگیرشدگان در این دوره بدان حد بود که رژیم در رابطه با محل نگه داری زندانیان مشکل پیدا کرده بود و علاوه بر کمیته ها و پادگان عشرت آباد و اوین و بند سه هزار (کمیته مشترك سابق)، بنابر شهادت برخی از زندانیان تعداد زیادی از دستگیر شدگان در زیرزمین های ورزشگاه امجدیه نگه داری می شدند.

در همین دوره در چهارچوب جناح بندی های رژیم دو دستگاه اطلاعاتی به شکل موازی به کار مشغول بودند. واحد اطلاعات سپاه که هسته اصلی دستگاه اطلاعاتی بود و دفتر دادستانی انقلاب

مرکز، با اینکه در کلی ترین شکل هماهنگی هایی بین این دو وجود داشت، اما دفتر دادستانی به ریاست دادستان انقلاب مرکز سیداسداله لاجوردی و کمیته های انقلاب به عنوان ضابطین اجرایی دادستانی به شکلی مستقل از سپاه عمل می کردند. و یا بهتر بگوییم واحد سپاه مستقل از دادستانی عمل می کرد. واحد اطلاعات سپاه که بند ۲۰۰۰ و پادگان عشرت آباد و در اوین بخشی از بند ۲۰۹ را در اختیار خود داشت، از اواخر سال ۶۲ بخش عمده ای از بند آسایشگاه در اوین، ساختمان سه طبقه که توسط توابعین ساخته شده بود و صدها سلول انفرادی داشت، در اختیار سپاه قرار گرفت. این ساختمان زیر نظر خود لاجوردی و با توجه به "کم داشت های" سلول های اوین قدیم، ساخته شده بود. عدم وجود هیچ گونه امکان ارتباط گیری، فضای سرد و تاریک و عدم امکان عبور صدا و... از جمله "امکانات"! این سلول ها بود که بعضی از زندانیان سال ها در آن ها نگه داری می شدند. سپاه از همان آغاز دستگیری ها بسیار حساب شده و اطلاعاتی عمل می کرد. بازجویی ها منظم و خشن و سیستماتیک بود، در همین دوره واحد اطلاعاتی تمام سرخ های خود را فعال می سازد و جمع بندی اطلاعات را در دستور روز خود می گذارد.

دادستانی انقلاب مرکز، به قول بازجوهای سپاه کارهای "جنجالی" و "پر سر و صدا" را انجام می داد، هر چند که بنابر تعداد زیاد زندانی که در اختیار داشت، اطلاعاتی وسیعی بدست می آورد ولی دستگیری های فوری و نمایشی لاجوردی حتا گاهی کارهای "پرحوصله" "سربازان گمنام امام زمان" در واحد اطلاعات سپاه را ناکام می گذاشت. چنان که بازجوهای سپاه در اوین علنا می گفتند: "حاجی آقا لاجوردی هر شب بعد از امام در تلویزیون برنامه دارد." سیداسداله لاجوردی تا مدت ها در اوین بقول خودش "خودمختاری کامل" ایجاد کرده بود. در همین زمان است که اولین سری توابعین و نوع های جدیدی از دستگیری به وجود می آیند. استفاده از توابعین در گشت های خیابانی و به وجود آوردن تشکیلات های پلیسی، که معروفترین آن ها "تشکیلات دادستانی" بود. در گشت های خیابانی که عمدتا محل تردد نیروها و اماکن احتمالی قرارها بودند، توابعین در گشت های سپاه و یا دادستانی به صورت "موتوری" (استفاده از ماشین های گشت) پیاده و یا توجیه یی (استفاده از کامیون های و وسایل موتوری ادارات دولتی و شرکت آب، برق و...) مستقر می شدند و به شناسایی افراد می پرداختند، در دوره هایی سینماها و عمدتا سینماهایی که فیلم های "روشنفکری" بر اکران می آوردند مثل تخت جمشید، شهرقصه، شهرفرنگ، کاپری و... و یا پارک ها مثل پارک ساعی، لاله و ملت...زیر کنترل این گشت ها بودند. در این رابطه باید گفت که تعداد بسیاری این گونه دستگیر و یا شناسایی و تحت تعقیب و مراقبت قرار گرفتند. برخی از توابعین در اوین به نام های تعداد لو

دادنشان معروف شده بودند، یکی از معروف ترین این افراد، فردی بود به نام ولی صفری که در زندان به ولی پانصد معروف بود، وی که مسئول درب ورودی انجمن دانشجویان مسلمان وابسته به سازمان مجاهدین بود، تعداد بسیاری را می شناخت که در گشت ها لو داده بود. از این قبیل اسامی چون منوچهر چهارصد، افشین ۷۵ و... در میان توابعین بسیار بود. احمدرضا کریمی معروف به توابع دو نظام (کریمی از اعضای مجاهدین در رژیم شاه نیز ابراز ندامت کرده بود) قاسم عابدینی، ناصریاراحمدی، محمدمهدی پرتوی، علیرضا اکبری شاندیزی،... از کادرهای سازمان پیکار، راه کارگر، حزب توده و سازمان اکثریت از جمله کادرهای مرکزی سازمان های سیاسی بودند که در سال های شصت در گشت های خیابانی شرکت داشتند و بنابر شناخت وسیع شان تعداد قابل ملاحظه ای را شناسایی و لو داده بودند. با پدیدار شدن پدیده توابع، دفتر دادستانی و لاجوردی در اوین تشکیلاتی را به راه انداختند که بعدها به «تشکیلات دادستانی» معروف شد. این تشکیلات با هدف برقراری رابطه ی مجاهدین «قطع شده» و نفوذ در تشکیلات سازمان مجاهدین به وجود آمد. از اولین رهبران آن می توان ولی صفری، بهزاد نظامی، محمود شیخ الحکما، نبی صادقی، مرتضی نقاش، مسعود خیرخواه و... را نام برد بعضی از این زندانیان مدت ها در زندان به شکل پنهان نگه داری می شدند. در چند نمونه حتا به تیم های وصل شده به این تشکیلات چارت ترور هم از سوی دادستانی داده شده بود. تعداد بسیار زیادی از «سرنخ های» این تشکیلات که آن را «سرپل ارتباطی» پنداشته بودند دستگیر شدند. و بقول خودشان از سرپل ارتباطاتی به سرپل صرات آورده شدند. تشکیلات دادستانی ظاهرا در اواخر سال ۶۲ از هم پاشید. از جمله دلایل از هم پاشیدن آن یکی مد شدن توابع تاکتیکی بود که در طی دوره ای معلوم نبود که تشکیلات دادستانی متعلق به لاجوردی است یا سازمان مجاهدین و یا تشکیلات جدیدی از خود توابعین است، کشته شدن چند بازجو توسط توابعین (دو بازجو شعبه ۲ دادستانی)، پیدا شدن چند ماشین دادستانی اوین در خانه های تیمی، لو رفتن دو بازجوی نفوذی در شعبه های بازجویی از جمله شعبه ۷ اوین، فشارهای واحد اطلاعات سپاه پاسداران و در آخر افشای تشکیلات در بیرون از زندان و... اشاره کرد. اگر سپاه پاسداران بر آن بود که دادستانی فقط کارهای «جنجالی» و «نمایشی» انجام می دهد بدین علت بود که سپاه خود از اواسط سال ۶۰ «ضربه» به سازمان های سیاسی را در دستور روز خود داشت و بدان عمل می کرد. «ضربه» که همان سناریوی «زدن سرما» بود از يك سو بیشترین تلفات را بدنبال داشت، یعنی از هم پاشیدن تشکیلات با دستگیری اصلی ترین کادرها و اعضا مرکزی و از سوی دیگر انجام این کار با کمترین صرف انرژی و نیرو و هزینه بود.

ضربات به سازمان های سیاسی

شبهات ساختاری تشکیلات سازمان های سیاسی کمک بزرگی به دستگاه اطلاعاتی رژیم بود. این ساختار که در رأس آن رهبری، کمیته مرکزی و اجزای آن قرار داشت و سپس ارگان های رابط و مرکزی و بعد بدنه، به تشکیلات متمرکز معروف بود. رابطه ی عمودی این ساختار تعقیب و مراقبت را به هدفش "سرمار" نزدیک می کرد. تقریباً همه ی سازمان های سیاسی با تفاوت هایی جزئی این ساختار را در زمان فرود آمدن ضربه داشتند. مجموعه دانسته های رژیم از این ساختار چه به واسطه جمع آوری اطلاعات در سال های قبل و فعال کردن سرخ ها و چه همکاری نادمین و شناخت رژیم از رهبران سازمان ها و... بسیار قابل توجه بود. و برعکس دانسته های سازمان های سیاسی از توان پلیس سیاسی رژیم با واقعیت آن روز چون امروز مطابقت نداشت. تجارب دوران "ستم شاهی" نیز با واقعیت آن روز رژیم حاکم و سازمان های سیاسی مطابقت نمی کرد. این مجموعه تجارب در بعد از انقلاب نه جمع بندی شد و نه آموزش داده شد. بعنوان مثال تعقیب و مراقبت، کنترل تلفنی و... همه حول تاکتیک های ساواک تحلیل می شد، غافل از اینکه "جزوه معروف ساواک" که در جریان انقلاب به دست سازمانهای سیاسی افتاده بود و مورد استناد قرار میگرفت، اولاً حاوی همه ی تاکتیک ها و تکنیک های مورد استفاده آن نبود و دوم رژیم جمهوری اسلامی به ارتقا و پیشرفته کردن آنان پرداخته بود. استفاده از وسایل مدرن فرستنده و گیرنده های قوی و کنترل از راه دور در تعقیب و مراقبت و... از این جمله اند. نفوذی در رژیم ستم شاهی کسی چون سیروس نهاوندی و شهریاری و امثالهم بود و نه یک نیروی سازمان که زیر وحشیانه ترین شکنجه های بدون ضابطه و زمان بر سرقرار آورده می شد. کنترل تلفنی بنابر "جزوه معروف ساواک" که کار پایه کار مخفی سازمان ها بود نه دستگاه های ماکروویو با قدرت کنترل چند هزار دستگاه که رژیم در اواسط سال ۶۰ بدان مجهز شده بود که در حد همان "ضربه به چند خانه تیمی در سال ۵۵" محدود بود و در آخر باید گفت که حتا بسیاری از همان موازین امنیتی، نیز رعایت نمی شد.

دستگاه اطلاعاتی رژیم از اواسط سال ۶۰ کار متمرکز را بر روی سازمان های سیاسی آغاز کرد. تخصیصی شدن بازجویی ها و تشکیل گروه های کاری حول هر شعبه بازجویی از جمله علانم این کار متمرکز است. تقسیم بندی شعبات بازجویی و تخصیصی کردن آن ها حول سازمان های سیاسی از جمله اولین اقدامات این کار متمرکز بود. در اوین ۱۲ شعبه بازجویی به وجود آمده بود که شعبات ۱، ۲، ۳، ۷ مخصوص بازجویی از گروه های مسلمان به ویژه مجاهدین بودند. این شعبات نیز بنابر

وضعیت سازمانی و تقسیم بندی تشکیلاتی آن به بخش های مختلف تقسیم می شدند. مثلا شعبه يك تحت ریاست سربازجویی به نام حاج آقا پیشوا به دو بخش شعبه يك الف و شعبه يك ب تقسیم شده بود، شعبه ۲ نیز دارای دو بخش الف و ب بود. بنابر تشکل سیاسی و رده سازمانی زندانی، شعبه بازجویی آن تعیین می شد. یعنی سمپات و سمپات های مالی و بعد عضو و کادر و کادر ویژه نظامی و... شعبه ۷ مخصوص بازجویی از نیروهای ویژه نظامی و عمدتا مجاهد بود که توسط وحشی ترین بازجوهای اوین تحت ریاست حاج آقا فکور قرار داشت، ناصریان از مسئولین بعدی اوین و یکی از عاملان اجرای کشتار ۶۷ از جمله بازجویان این شعبه بود. شعبه ۶ تحت ریاست فردی به نام حامد مخصوص بازجویی از زندانیان چپ و شعبه ۵ تحت ریاست سربازجو رحیمی برای زندانیان چپ توده ای و اکثریتی بود شعبه های ۴، ۹، ۱۰ موارد متفرقه را بازجویی می کردند. شعبه ۹ زیر نظر فردی به نام حاج آقا رضایی بیشتر به بهایی ها و اقلیت های مذهبی اختصاص داشت. و شعبه ۴ زیر نظر حاج آقا جواد پرونده های شهرستان ها و موارد خاص چپ یا مجاهد را در بر می گرفت. از اواخر سال ۶۱ همه ی زندانیان در بازجویی مرحله ای را طی می کردند به نام "چارت کشی" که زندانی می بایست چارت تشکیلاتی را که با آن کار می کرد در هر حدی که می شناخت می کشید مجموعه ی چارت های يك تشکیلات واحد با هم مطابقت داده می شدند. این اطلاعات که چه توسط نادمین به واقعی ترین شکل و چه توسط زندانیان مقاوم، کم و بیش غیر واقعی در اختیار بازجو قرار می گرفت. میتوانست حدودی از چگونگی ساختار تشکل مزبور را بدست دهد. واحد اطلاعات سپاه، علاوه بر استفاده از اطلاعات بدست آمده در شعبات زیرنظر دادستانی خود تقریبا همین تقسیم بندی ها را نیز در بند سه هزار بگونه ای جدی تر سازمان داده بود. بازجویی های "فوق تخصصی" به ویژه از رهبران و کادرهای بالای سازمان های سیاسی توسط بازجویان سپاه انجام می گرفت. .

اطلاعات بدست آمده از بازجویی ها به گروه های کار که در آن ها بخشی از نادمین هم به خدمت مشغول بودند انتقال داده می شد که از آن ها جمع بندی شود و سپس دوباره در اختیار دستگاه اطلاعاتی قرار می گرفت. بدین گونه از اواسط ۶۰ تا اواخر ۶۴ ضربات موثری بر سازمان های سیاسی وارد آمد. در این ضربات اولین هدف "مرکزیت" سازمان ها بود. که در این مورد متاسفانه ضربات کمابیش موثر هم بودند، تقریبا همه ی رهبری سازمان پیکار، بخش عمده ای از رهبری اقلیت، سهند و کومه له، بخشی از رهبری راه کارگر، سازمان فدائیان خلق ایران همه ی رهبری و تشکیلات مخفی و نظامی حزب توده، بخشی از رهبری اکثریت، در فاصله ۶۲.۶۰ دستگیر و یا در حین

دستگیری کشته شدند. از اواخر سال ۶۲ سیاست دستگیری موجی و همه جانبه نیروهای يك سازمان تعدیل یافت و ضربه موثر بر رهبری و "زدن سرما" سیاست اصلی رژیم شد.

استفاده از روش های دستگیری جمعی، نظریگری، تور پهن کردن و... اگرچه جای خود را به ضربات متمرکز داد، اما در مقطع وارد آوردن ضربه این تاکتیک ها برای دستگیری نیروهایی که ممکن بود از حلقه محاصره ضربات بگریزند بکار گرفته می شد. بعنوان مثال در تیرماه ۶۲ زمانی که سپاه اقدام به وارد آوردن ضربه به تشکیلات راه کارگر کرد کنترل خیابانی و تور پهن کردن تا اواسط مرداد ۶۲ در تهران ادامه داشت و یا در آبان همان سال زمانی که سازمان فدائیان خلق ایران ضربه خورد تا پایان آذر ماه خیابان های تهران مسلو از گشت و کنترل بود. جالب این که معمولا هم اعلام دستگیری و هم خود ضربه در روزهای مشخصی از سال که روزهای یادبود و جشن های سیاسی-مذهبی جمهوری اسلامی بشمار می آمد اعلام و وارد می شد.

دستگیری به هنگام ضربه به معنای دستگیری "در حین ارتکاب به جرم" محسوب می گردید و همین امر در بازجویی و چگونگی آن، مقدار اطلاعات در دست دشمن و غیره نقش پراهمیتی داشت. و از آن جا که همه ی تشکل های سیاسی تقریبا این گونه ضربه خوردند، هر ضربه تجربه و اطلاعات بیشتری در خدمت رژیم بود که در آینده برای نیروی بعدی بکار گرفته می شد.

البته باید بر این نکته تاکید کرد که عقب نشینی و تغییر ساختار تشکیلات از سوی سازمان های سیاسی نوعی مقابله با وضعیت موجود بود، اما این تغییر در پی چند سال فعالیت علنی و نیمه علنی و بحران های درونی نمی توانست آن گونه که باید موثر باشد. تشکیلات غیرمتمرکز و قطع بسیاری از روابط عمودی تشکیلاتی فقط توانست ضربه را کندتر کند. ضمن آن که نیروی اصلی این مجموعه نیز همان افراد تشکیلاتی گذشته بودند. الگوی تشکل غیرمتمرکز نیز همان تشکل متمرکز اما در ابعاد کوچک تری بود. این تغییرات چنان که بعدا معلوم گردید نتوانست پلیس سیاسی "رژیم فقها" را که "سرنخ های متعددی در دست داشت" از ضربه زدن باز دارد.

"این ضربات عمدتا مربوط به سال های ۶۲، ۶۱ می باشد. در دوره مزبور رژیم فقها با تمام قوا سرکوب نیروهای اپوزیسیون را شروع کرده بود و با استفاده از شناسایی های دوره علنی و نیمه علنی فعالیت آن ها، سرنخ های گسترده ای از سازمان های مختلف بدست آورده بود و به طور عمده بر روی تاکتیک تعقیب و مراقبت متمرکز شده بود. در این دوره با این که سازمان ما بر بستر سمت گیری توده ای و استقرار در میان کارگران، تبدیل ساخت نیمه علنی و متمرکز گذشته به ساخت مخفی و غیرمتمرکز را در دستور کار خود قرار داده بود، اما بدلیل شناخت رژیم از کادرها

و اعضا و سرخ های متعددی که از دوره فعالیت در شرایط نیمه علنی در روابط وجود داشت و کم تجربگی نیروهای جوان سازمان که در دوره انقلاب به جنبش کمونیستی پیوسته بودند و تجارب دوران ستمشاهی را به طور مستقیم در اختیار نداشتند این امکان به دست دشمن افتاد که سرخ های اولیه ای بدست آورد و با کار پر حوصله تور تعقیب و مراقبت خود را برای به دام انداختن کادرهای سازمان ما پهن نماید. همان طور که فاکت ها نشان می دهد در هر يك از تورهای دشمن رفقای ما از وجود تور مطلع شده و برای خنثی کردن آن برنامه ریزی کرده بودند اما از آن جا که دشمن از چند نقطه شروع به پیشروی کرده بود و از آن جا که اصل عدم تمرکز بطور تعمیق یافته پیاده نشده بود، آلودگی امنیتی بیش از حد ارزیابی، پیش روی کرده بود و در نتیجه ابعاد ضربه گسترش یافت و ضربات سختی بر پیکره سازمان ما وارد آمد.» (۵۲)

یکی از عمده ترین روش های پلیس سیاسی رژیم در وارد آوردن ضربه، تعقیب و مراقبت های دائمی، پیچیده و گسترده بود و همان گونه که پیشتر گفته شد این سیستم تعقیب و مراقبت با آن چه که نیروهای سیاسی و عمدتاً «چریک» از دوران «ستم شاهی» تجربه کرده بودند کاملاً تفاوت داشت. هر «سرخ» در دست رژیم به «سوژه» تعقیب و مراقبت تبدیل می شد تا به هدف و ضربه منجر گردد. «سوژه» گاه ماه ها تحت مراقبت و تعقیب بود تا سرخ اصلی پدیدار گردد. و در طی این مدت «مرکز» مجموعه اطلاعات را بررسی و گروه های کار به شناسایی موقعیت و مقام سوژه می پرداختند. تعقیب های دراز مدت معمولاً با استفاده با وسائل و ابزار پیشرفته، بسیج نیروهای انسانی در نهایت دقت انجام می گرفت.

«تور مهم دیگر پلیس در روابط سازمان ما در تابستان ۶۱ پهن گردید که منجر به دستگیری تعدادی از رفقا و از دست رفتن بخشی از امکانات چاپ گردید. در جریان همین عملیات پلیس سیاسی بود که ناصر یاراحمدی خائن (رحیم خائن که باختصار ر-خ می نامیم) نیز دستگیر گردید و پلیس با استفاده از اطلاعات این خائن خود فروخته دام بزرگتری را برای ما پهن نمود. در مورد سرخ اولیه این تور تعقیب و مراقبت دو احتمال وجود دارد. گویا برادر فالانژ ر-خ بار وی را سوار ماشین شخصی که در اختیار وی بود می بیند و احتمالاً شماره ماشین را در اختیار پلیس دشمن می گذارد. احتمال دوم اینست که چون یکی از فامیل های نزدیک همسر ر-خ از مقامات زندان بود، ممکن است از کانال تعقیب مادرزن ر-خ، سرخ از او بدست پلیس افتاده باشد. بهرحال دشمن با همین سرخ بظاهر ساده تور خود را می گسترده.

موارد مهمی که از این تور تعقیب و مراقبت نمود پیدا کرد، بدین قرار است:

در اثر مشاهده چند نمونه مشکوک در حول و حوش رِخ، وی و همسرش در قرنطینه قرار می گیرند و علاوه بر این قرار می شود که برای مدتی از خانه خود عقب نشینی کنند و بطرق غیرمستقیم از رجوع یا عدم رجوع پلیس به خانه شان کسب خبر کنند. پس از يك ماه بدلیل ندیدن مورد مشکوک جدید و عدم یورش پلیس به خانه شان مجدداً به خانه خود برمی گردند. پس از حدود دو هفته در صبح روز پنجشنبه (در شهریور ۶۱)، رِخ با ماشین خودش در خیابان فاطمی در حال پارک ماشین خود به ظاهر توسط يك ماشین گشت سپاه مظنون واقع می شود و پس از این که او را بازرسی می کنند و ماشین را هم کاملاً می گردند از او سوالاتی می کنند که چون محمل خوبی داشت آن ها به ظاهر فانع می شوند. سپس از وی می پرسند که چند روز قبل ماشین خود را به چه کسی داده بودی؟ با این سوال، رِخ متوجه می شود که قضیه تصادفی نیست و برنامه ای در کار است. زیرا او چند روز قبل ماشین را به یکی از رفقای سازمان داده بود. احتمالاً دشمن با این تاکتیک می خواسته که او احساس خطر کند و برای ارتباط سریع تر و فعال تر با سازمان به تکاپو بیفتد، تا دست به حرکات اضافی برای ارتباط گیری بزند و دشمن بتواند تعقیب و مراقبت خود را فعال نماید زیرا در این دوره (رِخ) قرنطینه و طبعاً روابطش محدود بود. با توجه به این که ماشین رِخ بهترین سرخ و رد برای تعقیب بود دشمن با این تاکتیک می توانست موجب شود که رِخ شتابزده برای ارتباط فعال تر با تشکیلات به این و آن رابطه سریزند و موجب گسترش آلودگی و بدست آمدن سرخ های جدید گردد.

دو روز قبل از این حادثه رفیق A- به خانه رِخ رفته و شب نیز در آن جا مانده بود و صبح روز بعد که A- از خانه بیرون می آید و سوار ماشین خود می شود متوجه می شود که دو عدد از قرص هایش کف ماشین افتاده است. داشبورت را باز می کند و مشاهده می کند که شیشه قرص در حالی که سرش بسته است در جای خود قرار دارد. ماشین را واریسی می کند و مشاهده می کند که شیشه درب عقب ماشین پایین است. بلافاصله به خانه برمی گردد و واقعه را برای رِخ شرح می دهد و تأکید می کند که ممکن نیست هیچ يك از دو اشتباه را کرده باشد (انداختن دو قرص کف ماشین در حالی که بدلیل بیماری حاد بدان محتاج بود و نیز باز گذاردن شیشه درب ماشین). رِخ معتقد بود که دزد اینجا زیاد است و حتماً کار دزد است. رفیق A در حالی که به حادثه کاملاً مشکوک شده بود از خانه بیرون می آید و آن روز خود را کاملاً چك می کند که چند نمونه مشکوک می بیند که با ضدتعقیب بلافاصله مورد مشکوک متوقف می شود. در واقع دشمن بدلیل داشتن شماره ماشین رفیق A- و نیز سرخ های دیگری که در دست داشت نمی خواست به نحوی رفیق را

تعقیب کند که حساسیت او را برانگیزد و به محض مشاهده علائم هشیاری و حساسیت از رفیق A. بلافاصله تعقیب را رها می کرد.

روز پنجشنبه رفیق A. به وسیله تلفن با ریح تماس می گیرد و سپس برای بررسی مسئله با ماشین خودش به سمت خانه او حرکت می کند. در بین راه متوجه می شود که به طور فشرده توسط اکیپ های تعقیب و مراقبت تحت تعقیب قرار دارد. رفیق A. با ضد تعقیب های متعدد به ظاهر از تور خارج می شود و بخانه ریح می رود. وی به رفیق A. ماجرای بازجویی خیابانی خود را در خیابان فاطمی را شرح می دهد و با توجه به مجموعه نمونه های مشکوک تصمیم می گیرند که از خانه خارج شوند. خانه ریح در واقع مدتی بود که تحت مراقبت قرار داشت و مامورین در خانه ای در حوالی آن جا مستقر بودند و از آن جا با دوربین و بی سیم رفت و آمد را کنترل می کردند و نکته جالب این که هیچ وقت رفقا را از کوچه ای که خانه (ریخ) در آنجا واقع بود تعقیب نمی کردند بلکه حرکت آنها را با بی سیم به تیم های تعقیب اطلاع می دادند و به مجرد این که رفقا وارد خیابان های اطراف می شدند، تعقیب را شروع می کردند. این بار نیز مامورین با همین شیوه تعقیب را شروع کردند و رفیق A. تا هنگام ورود به پارک وی متوجه تعقیب نشد. در مسیر پارک وی رفیق A. متوجه یک کله پاسدار می شود که ماشین ها را متوقف کرده و مورد بازرسی قرار می دادند. اما با کمال تعجب به رفقا اجازه عبور می دهند. در حین عبور از کنار پاسداران رفیق A یک ماشین بامو با دو سرنشین را در کنار خود می بیند. هدف رژیم از این کنترل و بازرسی خیابانی این بود که امکان فرار سوژه را با یک توقف اجباری به حداقل برساند و یکبار دیگر سوژه را چک و نیروهای تعقیب را در موقعیت مناسب قرار دهد. پس از عبور از کنار پاسداران رفیق A از آئینه بغل ماشین خود متوجه می شود که یک نفر در صندلی عقب بامو خود را مخفی می کند. در طول مسیر پارک وی چند بار رفیق A سرعت ماشین خود را کم و زیاد می کند اما بامو نیز با تکرار این کار فاصله خود را با ماشین حفظ می نماید که قطعیت تعقیب را به اثبات می رساند. پس از عبور از چند خیابان همراه با ضدتعقیب ریح و همسرش از اتومبیل پیاده می شوند و رفیق A با ماشین سریعاً دور می شود و با ضدتعقیب از تور خارج می شود. دشمن ریح و همسرش را همان روز دستگیر می کند و از آنجا که شماره ماشین رفیق A را نیز در دست داشت به پیدا کردن او امیدوار بود. رفیق A که از تور پلیس خارج شده بود ماشین را شبانه در جایی پارک می کند و فردا صبح برای جابجا کردن ماشین به محلی که ماشین را پارک کرده بود می رود. پلیس که شماره ماشین را در دست داشت توانسته بود با بسیج نیروهایش محل پارک ماشین را پیدا کند و بدین

ترتیب رفیق A مجددا در تور پلیس قرار می گیرد. رفیق A جای ماشین را تغییر و سپس پیاده و نیز با استفاده از تاکسی برخی از کارها و قرارهایش را انجام می دهد. رفیق A حتی در این لحظه تعقیب و مراقبت را بیشتر در حد در دام بودن رخ و خانه او می دید و به این نکته که ممکن است تور تعقیب و مراقبت گسترش و عمق بیشتری داشته باشد بی توجه بود. (۵۴)

در این تعقیب و مراقبت ها علاوه بر استفاده از اکیپ های متعدد، از وسایل و ابزار پیشرفته چون رادارهای ردیاب، و فرستنده ها و گیرنده های قوی نیز استفاده می شد.

بعضی از زندانیان بعد از سال ها اسارت در جمع بندی تجارب خود به این امر واقف شده بودند. "در ارتباط با تعقیب وسیله نقلیه پلیس غیر از تعقیب مستقیم که امکان کنترل آن توسط راننده از طریق آینه جلو و بغل وجود دارد از فرستنده هایی استفاده می کند که مثلا تشخیص می دهد که فلان ماشین را که تحت نظر داشته اند در چه حوالی پارک کرده و آن وقت می تواند محل را بدون آن که راننده شکی در مورد تعقیب وسیله نقلیه اش کرده باشد، تحت نظر گرفته و اطلاعات خود را تکمیل کند." (۵۵) تکمیل اطلاعات، شناسایی مقام و موقعیت "سوژه" بود. به همین دلیل سپاه اقدام به فیلم برداری و گرفتن عکس می کرد. با عکس و شناسایی آن به اهمیت سوژه پی می برد و چگونگی ادامه ی تعقیب و مراقبت را سازمان می داد. رهبران شناخته شده ی سازمان های سیاسی، زندانیان سیاسی سابق که اکثرا از رهبران و مسئولین تشکل ها بودند، "پایه های" اهمیت "سوژه" را تشکیل می دادند.

"آخرین موردی که موجب شد رفقا تعقیب مراقبت را قطعی بدانند این بود که رفیق مسئول که خود چند مورد تعقیب و مراقبت دیده بود. روزی در حین عبور از خیابان يك ماشین در برابرش توقف می کند و از داخل ماشین با دوربین از رفیق عکس می گیرند و ماشین به سرعت حرکت می کند و دور می شود" (۵۶)

عکس برداری و فیلم گرفتن در سال های اولیه بعد از انقلاب آغاز شده بود، به جز مورد زنده یاد محسن فاضل که در آغاز این نوشته طرح گردید. موارد بسیاری دیده شده بود از جمله در مورد حزب توده که به نوعی رکورد دار عکس و فیلم و مراقبت بود.

"طبری گفت: روبروی دفتر کار عمویی هم دوربین نصب کرده اند و از هر کس که به آنجا رفت و آمد می کند عکس برداری می کنند." (۵۷)

تعقیب و مراقبت دستیابی به هدف و "زدن سرمار" و در تور قرارداد جمع وسیع را مدنظر داشت ولی هر آنجا که امکان پاره شدن تور پلیس به وجود می آمد و یا "سوژه" خود دارای اهمیت بود.

پلیس اقدام به دستگیری موردی می کرد. اگر "سوژه" آن اهمیت لازم را نداشت دستگیری موردی را تصادفی وانمود می کرد. "یک تاکتیک مهم دشمن... بازجویی خیابانی و بازداشت های کوتاه مدت بود که پلیس از این طریق اطلاعات خود را تکمیل می کرد و با صحنه سازی آن را تصادفی جلوه می داد تا ما را خام سازد." (۵۸)

"خام" کردن نیروهای سیاسی فقط با بازداشت های خیابانی نیست، سناریوهای پیچیده دستگاه اطلاعاتی رژیم بر بستر زمینه هایی است که این "خام سازی"ها امکان می یابند. سازمان فدائیان خلق ایران که ضربات فاجعه باری را متحمل شد، در یکی از تحلیل های درونی خود از ضربات چنین می گوید:

"ماجرای اصلی دو ضربه اخیر از اینجا شروع شد که در شهریور ماه یکی از کاندیداهای عضو سازمان به نام "ش" که از امکانات گسترده ای برخوردار بود و این امکانات مورد استفاده بی رویه رهبری تهران قرار می گرفت، بدستور تشکیلات، بدلیل ضعف های مبارزاتیش از طرفی و داشتن اطلاعات زیاد از طرف دیگر، عازم خارج می شود. فرد مزبور مساله سفرش به خارج را با چندین نفر از روابط محفلی اش از جمله شخصی به نام غ، که سابقا با یکی از گروه های سیاسی بوده و سپس به مهره رژیم مبدل شده بود مطرح می نماید. این خبر از این طریق به پلیس درز می کند. او قبل از خارج شدن از کشور دستگیر می شود (درست تر آن که به هنگام خروج از کشور دستگیر می شود) و سریعا تسلیم خواست های پلید دشمن می گردد. او در شرایطی که دستگیر شده بود از طریق تلفن وانمود می کند که سالم به ترکیه رسیده است. رفقای کمیته تهران هم به جای این که خبر سلامت او را از طریق تشکیلات ترکیه پیگیری نمایند و از این طریق متوجه سلامت اش شوند، قرار سلامت را بگونه ای تنظیم نمودند که در صورت دستگیری امکان رو دست خوردن وجود داشت به همین خاطر اطلاعات او روی تشکیلات کور نشد و کمیته تهران کماکان امکاناتش را مورد استفاده قرار می داد. این واقعه در شروع ضربه مهرماه نقش بسیار اساسی داشت. چون اولاً مادر "ش" پیک مستقیم "ج" یکی از اعضای کمیته ایالتی تهران بود و او بر این مساله آگاهی داشت و پلیس را پس از دستگیری در جریان قرار داده بود. ثانياً تا نزدیک به ۲۰ روز پس از دستگیری "ش" کمیته ایالتی تهران از ماجرا بی اطلاع بود و این مدت برای پلیس فرصت طلایی به وجود آورد تا تعدادی از نیروهای بالای تشکیلات را تحت تعقیب مراقبت قرار دهد. ثالثاً اطلاعات او از رفقای بالای تشکیلات بدلیل استفاده بی رویه از امکاناتش زیاد بود. بدنبال این قضیه کمیته ایالتی تهران متوجه تعقیب و مراقبت می گردد و برای خنثی کردن آن چند هفته وضعیت فوق العاده اعلام می کند. اما

علی رغم این آمادگی تاکتیک تعقیب و مراقبت بنحو گسترده مورد استفاده پلیس قرار گرفت و بر زمینه ضعف ساختاری این تاکتیک موثر واقع شد. در حدود ۱۸ مهرماه یکی از رفقای کمیته ایالتی تهران که رد به او منتقل شده بود دستگیر می شود. بدنبال آن روز ۲۶ مهرماه یکی دیگر از اعضای کمیته ایالتی تهران به نام «ج» که در مرکز تعقیب و مراقبت بود دستگیر می شود و زیر شکنجه های وحشیانه و قرون وسطایی رژیم خونریز جمهوری اسلامی تسلیم شده و قرار اجلاس هیئت اجراییه و یا به احتمال زیاد کمیته ایالتی تهران که به منظور بررسی وضع فوق العاده ایالت تشکیل می شد را لو می دهد. پلیس در روز ۲۸ مهرماه حدود اوایل شب کلیه رفقای کمیته ایالتی تهران را در درون جلسه دستگیر می کند. (۵۹)

استفاده از تواب- نفوذی و وادار کردن زندانی در زیر شکنجه های وحشیانه به همکاری که در تجربه های گذشته (گروه فرقان، تشکیلات دادستانی، و...) نمونه های موفقیتی به حساب می آمدند، یکی از اصلی ترین تاکتیک های دستگاه اطلاعاتی تبدیل شده بود. و چشم اسفندیار ساختارهای تشکیلاتی که بیش از ضوابط امنیتی بر روابط فردی متکی بودند. فرد در این شرایط در صورت عدم مقاومت خطری است که نه تنها روابط پیرامون خود که مجموعه وسیعی را در خطر قرار می دهد.

سازمان پیش گفته، در ادامه تحلیل درونی در رابطه با مسئله ساختار می گوید:

"... برزمینه ضعف ساختاری، شکسته شدن عنصری توانست ضربات قابل توجهی متوجه تشکیلات نماید. در این یورش مدارک، اسناد و قرارهای مکتوبی از منازل رفقا کشف شد که دامنه ضربه را گسترده تر نمود، بگونه ای که ضربه به تعداد زیادی از کادرهای ذخیره کمیته ایالتی و مسئولین واحدهای پایه کشیده شد و اسناد و امکانات مالی و خسارتی قابل توجه بدست پلیس افتاد."

پنهان کردن زندانی که به همکاری پرداخته بود، حتا ماه ها بعد از دستگیری از چشم دیگر زندانیان و یا حتا از تشکیلات، اوج موفقیت روش تواب- نفوذی بود. در بسیاری از مورد زندانی نادم حتا قرارهای سلامت خود را نیز اجرا می کرد. صحنه سازی های پلیس با استفاده از تواب ها و یا تصادفی جلوه دادن دستگیری، بازی با ذهنیت نیروهایی بود که سال شصت را پشت سر گذاشته بودند و شناسایی خیابانی را امری طبیعی قلمداد می کردند؛ گشت های رنگارنگ سپاه در خیابان ها و ذهنیت شناسایی از طریق توابع، يك شگرد اصلی سپاه را پنهان می ساخت، تعقیب و مراقبت هایی که بافتن «تور» ریزافت و بزرگی بود.

" در خردادماه پلیس که متوجه برخی واکنش ها از جانب رفقا می شود تصمیم به دستگیری و حذف رفیق مقصود از روابط می گیرد و این رفیق را همراه همسرش در خیابان و ظاهرا از طریق

شناسایی توسط یکی از نادمین که رفیق را می شناخته دستگیر می نماید. پلیس بدین ترتیب می خواست که مورد را تصادفی جلوه دهد در حالی که کاملا آگاهانه و برنامه ریزی شده بود. اما همسر رفیق مقصود را آزاد می کند تا هم بعنوان يك سرخ از او استفاده کند و هم این که خبر صحنه سازی برای دستگیری رفیق را به گوش سازمان برساند.» (۶۰)

استفاده از صحنه سازی ها علاوه بر سردرگم کردن نیروهای تشکیلات، عامل فشار بر زندانی در بازجویی نیز بود. طبیعی جلوه دادن يك دستگیری، یا توجیه تعقیب و مراقبت، در ذهن نیروهای سیاسی که بدنبال حرکات «مرموز» و «غیرعادی» سپاه بودند شکی برنمی انگیخت و معمولا توسط مردم «عادی» زودتر از خود این نیروها کشف می شدند.

در سال ۶۲ یکی از سازمان های سیاسی محلی را برای دبیرخانه خود تحت محمل شرکت ساختمانی در اطراف میدان فردوسی کرایه می کند. به هنگام حمل و نقل وسایل، صاحب خانه به یکی از مسئولین سازمان که قرارداد را امضا کرده است می گوید: «وسایل شما هم خیلی زیاد است نکند شما هم خرابکار هستید.» و بعد توضیح می دهد که همین خانه در سال شصت یکی از خانه های تیمی مجاهدین بوده که مورد شناسایی و حمله سپاه قرار گرفته بود. مدتی بعد از استقرار، یکی از همسایگان به یکی از کسانی که به شرکت رفت و آمد دارد، گوشزد می کند که گویا مدتی است يك واکسی در این کوچه بن بست و روبروی شرکت آن ها مستقر شده است.» (۶۱)

ضربه به سازمان فوق و دستگیری بخشی از کادرهای مرکزی آن تا امروز در پرده ای از ابهام است. ظاهرا با شناسایی یکی از رهبران سازمان زنده یاد هبت اله معینی چاغروند توسط ناصر یاراحمدی در خیابان و به شکل تصادفی پلیس همه ی سرخ ها را فعال می سازد تا ضربه سراسری را وارد کند. ضربه به دبیرخانه سازمان و منزل زنده یاد بهروز سلیمانی که در هنگام دستگیری اقدام به خودکشی کرد و دستگیری تعدادی از کادرها و اعضا، از يك سو نشانگر نوعی تعقیب و مراقبت بیش از ضربه بوده است .

مواردی این گونه در اغلب ضربات که متاسفانه اصلی ترین نیروهای رهبری سازمان ها را نشانه رفته بودند بسیارند:

«مورد مهم دیگر که روز قبل از ضربه ۷ تیر روی داد و در واقع بر اثر واکنش مردم، تحت کنترل و مراقبت بودن خانه ای که رفقای شهید علیرضا شکوهی و غلام ابراهیم زاده در آن زندگی می کردند رو شد این بود که صبح روز قبل از ضربه ۷ تیر یکی از رفقا برای خرید بیرون می رود و مشاهده می کند که يك پاسدار بسیجی با اهالی ساختمان در حال مشاجره است. پاسدار می گفت که

ما دنبال قاچاقچیان هروئین هستیم. با تحقیقات بیشتر رفقا روشن می شود که حدود ۱۷ روز است که عده ای مامور با دوربین و سایر وسایل در ساختمانی با ۵۰ متر فاصله مستقر هستند و آپارتمان های واقع در ساختمان مربوط به آن ها را تحت مراقبت قرار داده اند. رو شدن این قضیه بدین صورت بوده که خانمی که در یکی از آپارتمان های این ساختمان زندگی می کرد متوجه حرکات پاسداران که با دوربین آپارتمان های مقابل را کنترل می کردند شده و شروع به اعتراض و طرح این مسئله با همسایه ها می کند که موجب اعتراض جمعی همسایه ها می شود و حالا پاسدار مزبور جهت توضیح برای آنها آمده بود. رفیق شکوهی تصمیم می گیرد که یکی از رفقا که همراه او در خانه بود خانه را ترک کند و خودش در خانه بماند تا رفیق شهید غلام ابراهیم زاده نیز به خانه برگردد و با تکمیل اطلاعات تصمیم نهایی برای نحوه عقب نشینی از خانه را بگیرد. واقعیت این است که محمل سازی پاسداران که دنبال قاچاقچی هستند تا حدی زمینه این تصمیم را فراهم کرده بود.» (۶۲)

تعقیب و مراقبت اگر اصلی ترین روش برای ضربه بود. در کنار آن استفاده از دیگر امکانات برای وارد آوردن ضربه یا پیدا نمودن "سرنخ" اهمیت داشت. با این که استفاده از تلفن به شکل عمومی در همه ی سازمان ها منع شده بود، اما کم و بیش بعنوان وسیله ارتباطی سریع به کار گرفته می شد. استفاده از تلفن بنابر تجارب دوران ستم شاهی فقط در خانه و محل اقامت ممنوع بود. برای همین بسیاری از نیروها از تلفن های عمومی استفاده می کردند. در طی دوره ای دستگیری در اطراف کابین های تلفنی و تور گذاشتن در بعضی از مناطق تهران متداول بود. به نوعی که داشتن سکه های ۲ ریالی از جمله موارد "مشکوک" تلقی شدن محسوب می گردید. استفاده از تلفن عمومی با این درک که قابل کنترل نیست در کلیت ذهنیتی درست بود. اما استفاده دائم در محدوده های معین به کنترل و شناسایی محل امکان می داد. ردیابی خانه های تیمی و منازل تحت کنترل از این طریق یکی از عوامل ضربه ها بود.

"در ۱۲ اردیبهشت ۶۱ ضربه سنگینی به سازمان مجاهدین وارد شد که طی آن رهبری بخش اجتماعی و تعداد زیادی از فرماندهان نظامی مجاهدین در محاصره دشمن گرفتار آمدند. در این ضربه مهم گویا سرنخ اصلی و علت تسری آن بدین صورت بوده که یکی از پایگاه های مجاهدین در تقاطع شریعتی- رسالت به طریقی لو می رود اما رژیم بدون آن که به پایگاه مزبور حمله کند از طریق کنترل تلفن پایگاه مزبور به برخی از پایگاه های مجاهدین و یا به تلفن های عمومی نزدیک پایگاه هایش می رسد. برای نمونه ۲ خانه پایگاهی در فرمانیه بدین صورت لو می رود که آن ها از تلفن عمومی منطقه خود مرتبا با پایگاهی که در تقاطع رسالت بود تماس می گیرند و در نتیجه رژیم

از طریق رد گیری خط تلفن به شماره کیوسک تلفن عمومی می رسد و کیوسک تلفن را زیر مراقبت می برد و با تعقیب مراجعین به تلفن عمومی مزبور، به یکی از خانه های رهبری بخش اجتماعی مجاهدین دست می یابد. سپس از آنجا که رهبری بخش اجتماعی توسط تلفن خانه به خانه با هم تماس می گرفتند خانه های دیگر نیز لو می رود و سپس رژیم در ۱۲ اردیبهشت به طور همزمان ضربه سنگین خود را وارد می سازد.» (۶۲)

از اواخر سال ۶۱ بخشی از سازمان های سیاسی اقدام به خروج رهبری سازمان و استقرار آن در خارج از کشور نمودند. هدایت تشکیلات توسط رهبری در خارج از کشور استفاده بیشتر از وسایل ارتباطی را در دستور روز این نیروها قرار داد. دستگاه اطلاعاتی رژیم نیز با وقوف از این امر، کنترل خود را بر اداره پست و مخابرات شدت بخشید.

در مورد کنترل نامه ها، در طبقه دوم اداره پست مرکزی در خیابان سپه، صدها تن از پاسداران معلول جنگ مستقر شده بودند و به امر کنترل نامه ها می پرداختند. در اولین مرحله نامه هایی که به و یا از خارج ارسال می شدند با عبور از دستگاه کنترل وزن و تمبر بازدید می شدند و در صورتی که نامه ای غیرعادی محسوب می گردید، یعنی وزنی غیرعالی داشت، یا آدرس محل لو رفته ای از سازمان های سیاسی در خارج از کشور بر روی آن نوشته شده بود، تحت بازرسی دقیق تر قرار می گرفت. این گونه نامه ها با رد شدن از زیر اشعه های مادون در صورت نامرئی نویسی کشف می شدند، آدرس، محل قرار... سرخ های تعقیب و مراقبت می شدند. در بسیاری از موارد رژیم خود حتما بعد از خواندن نامه به ارسال آن ادامه می داد و ماه ها حتما «رابطه» را «سالم» نگه می داشت تا سرخی را بیابد.

در رابطه با کنترل تلفنی، در اداره مخابرات مرکزی در میدان توپخانه، مرکز ماکریور، امر کنترل تلفن ها را پیش می برد، این دستگاه می توانست صدها مکالمه را بصورت همزمان ضبط کند و در صورت وجود گفتگوی غیرعادی شماره را در خارج و داخل شناسایی کند، شماره های لو رفته خارج در حافظه این دستگاه به محض وصل ارتباط به ضبط مکالمه می پرداخت.

در این مرحله نیز دستگاه اطلاعاتی رژیم گام ها از سازمان های سیاسی جلو بود ضربات جدی در سال های ۶۲-۶۶ به بقایای تشکل های سیاسی در ایران عمدتا از طریق ارتباطات خارج وارد آمد و یا این ارتباطات در آن موثر بودند. موثر بودن ارتباط با خارج از این نظر اهمیت داشت که مرکز فرماندهی در خارج از طریق عمدتا تلفن به نیروهای خود فرمان می راند. تبدیل شماره تلفن های لو

رفته در داخل به "سرنخ" تعقیب و مراقبت و در صورت ضربه استفاده از تلفن خارج برای "خام" کردن مرکز ارتباطات و فرماندهی از طریق فشار آوردن به زندانی در اعلام سلامت خود بهترین فرصت برای دستگیری های جمعی بود.

"پس از حدود يك ماه و نیم که از ضربه گذشته بود ج از زندان با ما تماس گرفت و خبر سلامتی خود و رفیق دبیر تهران را به اطلاع ما رساند. با این که صدایش کمی تغییر کرده بود ما نتوانستیم متوجه شویم که از زندان تماس می گیرد این مساله زمانی تقویت گشت و شگرد پلیس موثر افتاد که دبیر تهران نیز حدود يك ماه پس از تلفن رَج با ما تماس گرفت و خبر سلامت خود را به ما رساند." (۶۴) رژیم علاوه بر کنترل تلفن و پست، نیروها و رفت و آمدها را نیز به خارج تحت کنترل داشت در این رابطه حتا گاه بعضی از پیک ها اجازه رفت و آمد می داد.

ضربه بزرگی که سازمان اکثریت در تابستان سال ۶۵ متحمل شد و در طی آن هزاران نفر از فعالین آن در داخل دستگیر شدند، حاصل ماه ها و حتا سال ها کار مدام تعقیب و مراقبت بود.

"همه ی کادرهای شرکت کننده در پلنوم وسیع ۶۵... به هنگام بازگشت به ایران دستگیر و اعدام می شوند... بنابه پیام این رفیق فدایی از زندان مسئولین اطلاعاتی رژیم قبل از برگزاری پلنوم وسیع از محل برگزاری، تاریخ و تعداد شرکت کنندگان آن با خبر بوده اند... (۶۵)

این دستگیری وسیع در زمانی رخ داده بود که مسئله ارتباطی سازمان مزبور علاوه بر راه های معمول یعنی پست و تلفن از طریق قاقچیان مواد مخدر نیز از طریق افغانستان زیر ضرب قرار گرفته بود.

"آیا استفاده از ضدانقلابیون افغانی که در ارتباط مستقیم با ساواما بودند بعنوان پیک و رابط با فعالین تشکیلات و از جمله با سرشاخه های تشکیلات داخل و لو رفتن صدها فدایی مبارز... (۶۶)

و در چنین شرایطی است که

"علیرضا اکبری شانددیز "جواد" عضو به اصطلاح مس مسئول کردستان... تا آخرین روزهای زندگی از زندان "اوین" با خانه ای در برلن غربی که به اصطلاح مرکز ارتباط با داخل ایران بود تماس تلفنی داشته است" (۶۷)

دستگاه اطلاعاتی رژیم به ضربه در ایران بسنده نکرد، در طی این سال ها چند ده نفر از فعالین سازمان های سیاسی توسط "نفوذی" های رژیم در خارج از کشور ترور شدند. در پاکستان ترکیه، اتریش و... تاکتیک ترور به وسیله نفوذی و برقراری رابطه و کشاندن "سوژه" این بار به کشوری مرزی و کشتن آنها، نیاز به تشکیلات وسیع در خارج از کشور داشت.

سخن آخر

«هر سازمان رزمنده ای که برای کسب قدرت درگیر مبارزه طبقاتی است الزاما در رویارویی های مستمرش با پلیس سیاسی صدماتی را متحمل خواهد شد.» (۶۸)

تقریبا همه ی تحلیل ها و گفته ها حول ضربات و دستگیری ها با این کلمات آغاز و پایان می یابند. اما این گفته ها که در کلی ترین شکل خود درست اند، در نگاه به فاجعه نه می تواند یاریگر بازنگری و نه روشننگری باشند.

طبعاً پاسخ به همه ی چرایی ضربات حتا امروز نیز پس از سال ها کار دشواری است. گذشته از این که سازمان های سیاسی نیز تمایلی به یادآوری دوره های تلخ تاریخ خود ندارند. اما باوری که این ضربات و نتایج هولناک آن را «امر تاریخ و اجتناب ناپذیر بودن تلفات در مبارزه» و... می داند، باوری ساده انگار و توجیه گر است که چشم بر تاریخ و واقعیت بسته است. باوری که خوش بینی، غفلت، عدم توانایی در هدایت و ناباوری به قدرت و توان رژیم را نه می خواهد و نه می تواند (با خوشبینانه ترین تحلیل) قبول کند. در مبارزه با رژیم های مستبد و جنایت کار آن هم از نوع مذهبی آن، باید منتظر هر لحظه ی حادثه بود، اما تکرار فاجعه بصورتی سیستماتیک پاسخ های دیگری می طلبد در این رابطه باید گفت که هر چند می توان و باید میان سازمان های سیاسی و نگاه و مش و سیاست آن ها در قبال جمهوری اسلامی تفاوت قائل شد. و طبعاً این تفاوت ها در رابطه با تحلیل از ضربات نقش دارند. اما سوال پر اهمیت تر پاسخ به چرایی روش واحد دستگاه اطلاعاتی در وارد آوردن ضربه به همه ی این سازمان ها و موثر بودن این روش در همه ی این موارد است. چه آن سازمانی که خواهان سرنگونی و مشی مخفی را برگزیده بود و چه آن که با حمایت از رژیم علناً نیروی خود را در معرض حمله آشکار آن نهاده بود. نکته دیگری که باید بر آن تاکید کرد نبود انتقال تجارب به ویژه در شرایط استبداد و خفقان است که عاملی در جهت تکرار فاجعه بوده است، بدین معنا که جمع بندی و اطلاع رسانی از ضربه سازمان پیکار می توانست دیگر جریانات را هوشیار کند و بر این باور باید اضافه کرد که ضربه به گروه فرقان بعنوان اولین سناریو در روزنامه های سراسری منتشر گردیده بود. اعتراف به قدرت پلیس و ضعف خود، واقعیتی است که نباید سعی در پنهان کردنش کنیم و نه به فراموشی اش بسپاریم. فراموش نکنیم که ضعف ها، غفلت ها و ندانستن های مان را اگر پنهان کنیم، «ضربه ها» ادامه خواهند یافت و آن همه تلاش و ایثار و مقاومت در برابر وحشی گری های حکومت جهل و جنایت اسلامی را کم ارزش کرده ایم، هم از این رو باید فاجعه ها را بازگو کنیم به آن بیندیشم و در تکمیل و نقد و بررسی اش بکوشیم، فاجعه ها را باید

به تصادف تبدیل کنیم. «آنچه می کشد مرگ نیست فراموشی است».

زیرنویس های

۱. اطلاعات - ویژه نامه سالگرد انقلاب بهمن ۵۸
۲. اطلاعات ۱۲ - امید زنجانی مسئول کمیته منطقه ده تهران
۳. بعنوان مثال در کردستان چیزی به نام «کمیته انقلاب اسلامی» وجود نداشت و یا در خرم آباد در کنار کمیته انقلاب اسلامی، کمیته دیگری به نام «کمیته هماهنگی نیروهای انقلابی» متشکل از هواداران و اعضای سازمان های فدایی، کومه له و حول محور زندانیان سیاسی شکل گرفته بود. در گرگان کمیته مردمی در روزهای قبل از ۲۲ فعال بود و...
۴. پیام سپاه پاسداران ۲ شعبان روز پاسدار ۱۰ خرداد ۵۸ اطلاعات
۵. اطلاعات ۱۵ فروردین ۵۸
۶. اطلاعات ۲۶ خرداد ۵۸ بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.
۷. اطلاعات ۱۱ تیر ۵۸ سخنگوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.
۸. همان
۹. اطلاعات ۶ آبان. استعفای آیت اله لاهوتی و دلایل آن.
۱۰. اطلاعات ۲۵ فروردین ۵۸ سخنگوی دولت
۱۱. اطلاعات ۱۰ مرداد ۵۸
۱۲. همان
۱۳. اطلاعات ۵ شهریور - آذری قمی در رابطه با تحویل سلاحی بعد از ملاقات با امام
۱۴. اطلاعات ۲ آبان. اطلاعیه شورای کمیته مرکزی
۱۵. اطلاعات ۹ مرداد ۵۸ - صادق طباطبائی
۱۶. اطلاعات ۱۱ مرداد - هاشم صباغیان
۱۷. اطلاعات ۱۲ مهر - نام این مرکز برای اولین بار در سمینار فرماندهان سپاهیان انقلاب طرح شد.
۱۸. اطلاعات ۱۲ شهریور - مصاحبه چمران
۱۹. همان
۲۰. اطلاعات ۵ شنبه ۱۲ اسفند ۵۸
۲۱. همان
۲۲. اطلاعات ۲۸ فروردین - سخنگوی سچفخا
۲۳. اطلاعات چهارشنبه ۹ آبان
۲۴. اطلاعات ۱۲ دی - اطلاعیه بازرسان و قضات سابق دادسرای تهران
۲۵. اطلاعات ۲ آذر
۲۶. اطلاعات سه شنبه ۲۰ مرداد ۵۸

- ۲۷- اطلاعات اول شهریور- مصاحبه خلخالی
- ۲۸- اطلاعات ۲۲ فروردین- بیانیه سپاه پاسداران
- ۲۹- اطلاعات ۶ فروردین
- ۳۰- اطلاعات ۲۱ اردیبهشت
- ۳۱- اطلاعات ۲۹ مهر- نامه سرگشاده بازپرسان و قضات دادسرای تهران
- ۳۲- اطلاعات اول شهریور- آذری قمی
- ۳۳- اطلاعات ۴ مهر
- ۳۴- اطلاعات ۱۲ تیر- محاکمه آرش دوم.
- ۳۵- اطلاعات ۵ دی ماه- نصراله اسماعیل زاده عضو دفتر آیت اله طالقانی
- ۳۶- اطلاعات ۵ تیرماه ۵۸- محاکمه تهرانی آرش
- ۳۷- ۲۸- اطلاعات ۲۶ خرداد- محاکمه تهرانی و آرش
- ۳۹- اطلاعات سه شنبه ۱۲ آذر- هشدار بازپرسان و قضات سابق دادسرای انقلاب...
- ۴۰- اطلاعات ۲۹ مهر- مصاحبه مطبوعاتی کانون زندانیان سیاسی با خبرنگاران داخلی و خارجی
- ۴۱- یادداشت های زندان اوین از ۲۲ فروردین ۵۹ تا ۲۲ خرداد ۶۰- محسن فاضل- انتشارات پیکار.
- ۴۲- اطلاعات ۱۷ اسفند ۵۸- نامه سچفخا
- ۴۳- به ۴۱ مراجعه شود
- ۴۴- با گام های فاجعه - ف- شیوا- انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران
- ۴۵- بولتن اطلاعاتی اداره دوم ستاد ارتش به نقل از سیری از مبارزات درونی حزبی با اپورتونیسیم منحط- ناخدا انور
- ۴۶- انقلاب اسلامی و توطئه در دهه نخستین- کودتای نوژه ص ۱۸۵- موسسه مطالعات و پژوهش سیاسی
- ۴۷- مراجعه شود به سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسیم منحط
- ۴۸- اطلاعات ۲۵ مهر ۵۸
- ۴۹- اطلاعات ۴ خرداد ۵۸
- ۵۰- اطلاعات ۲۲ دی ۵۸
- ۵۱- به مصاحبه آیت اله لاهوتی سرپرست وقت سپاه مراجعه شود که اعلام می کند "هسته مرکزی گروه فرقان در یکی از شهرستان های دستگیر شده اند". اطلاعات ۲۰ و ۲۱ خرداد
- ۵۲- به مصاحبه آیت اله لاهوتی سرپرست وقت سپاه مراجعه شود که اعلام می کند "هسته مرکزی گروه فرقان در یکی از شهرستان های دستگیر شده اند". اطلاعات ۲۰ و ۲۱ خرداد
- ۵۳- تاکتیک های دشمن در تعقیب و مراقبت و رهنمودهایی برای مقابله با آن- انتشارات راه کارگر- ص ۲۵
- ۵۴- همان ص ۴۴- ۴۶
- ۵۵- اتحادکار- تعقیب و مراقبت تجاری از زندان- گزارش یکی از مبارزان در بند که اخیراً آزاد شده است)
- ۵۶- ۵۲ ص ۴۲
- ۵۷- با گام های فاجعه- ف- شیوا
- ۵۸- ۵۲ ص ۴۴

۵۹- نقل قول های همه از تحلیل درونی سازمان فدائیان خلق ایران است که با نظر مسئولین سازمان برای انتشار در اختیار ما قرار گرفت.

۶۰- ۵۲- ص ۵۲

۶۱- گفتگو با یکی از بندرستگان و وابستگان سازمان فدائیان خلق ایران

۶۲- ۵۲- ص ۵۲

۶۲- ۵۲- ص ۲۶-۲۷

۶۴- به ۵۹ مراجعه شود

۶۵- نقش باند رهبری طلب در بی اعتمادی توده ها نسبت به جنبش فدائی- بهروز حقی- آلمان ۱۹۹۱

۶۶- همان

۶۷- همان

۶۸- به ۵۹ مراجعه شود